

استالین از نگاهی دیگر

لودو مارتنز
مترجم: پیام پرتوی

بخش نهم

استالین و جنگ ضد فاشیستی

سیستم جهانی سرمایه داری با متلاشی شدن اقتصاد سال ۱۹۲۹ آشفته و زمان برای جنگ جهانی دیگری آماده شده بود. این جنگ بزودی آغاز میشد. اما کجا؟ و تا چه دامنه ای؟ چه کسی بر علیه چه کسی میجنگید؟ این سوالات برای مدتها بدون پاسخ باقی ماندند. حتی پس از آغاز «رسمی» آن در ۱۹۴۰ پاسخ به این سوالات هنوز روشن نبودند. این سوالات پاسخ داده نشده شرایط را برای درک بهتر سیاست خارجی استالین در خلال ده ۳۰ فراهم خواهد آورد.

توافقنامه آلمان- شوروی

در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ هیتلر قدرت را بدست گرفت. تنها اتحاد جماهیر شوروی به درک خطری قادر بود که صلح جهانی را تهدید مینمود. در ژانویه ۱۹۳۴، استالین به کنگره حزب گفت «سیاست [جدید آلمان] ... یادآور سیاست قیصر سابق آلمان بود، که بر اساس آن زمانی اوکراین را اشغال و پس از تبدیل کشورهای بالتیک به یک پایگاه عملیاتی برای این پیشروی، بسوی لنینگراد حرکت نمود». او همچنین گفت: «اگر منافع اتحاد جماهیر شوروی نزدیکی به کشور یا کشورهایی را مطالبه نماید که به ایجاد مزاحمت برای صلح علاقه ای ندارند، ما این روش را بدون تردید میپذیریم.»^۱

بریتانیای کبیر تا زمان کسب قدرت توسط هیتلر جنگ صلیبی را بر علیه اتحاد جماهیر شوروی رهبری نموده بود. در سال ۱۹۱۸، چرچیل محرک اصلی تجاوز نظامی، چهارده کشور را گرد هم آورد. در سال ۱۹۲۷، انگلیس روابط خود را با اتحاد جماهیر شوروی قطع و تحریم صادرات خود را بر کشور تحمیل نمود.

در سال ۱۹۳۱، ژاپن شمال چین را اشغال و نیروهای نظامیش به مرزهای شوروی در سیبری رسیدند. در آن زمان اتحاد جماهیر شوروی جنگ با ژاپن را قریب الوقوع تصور مینمود. در سال ۱۹۳۵، ایتالیای فاشیست اتیوپی را اشغال کرد.

اتحاد جماهیر شوروی در اوایل سال ۱۹۳۵ بمنظور مقابله با خطر توسعه فاشیسم پیشنهادی مبنی بر ایجاد یک سیستم جمعی امنیتی برای اروپا ارائه و با توجه به این چشم انداز پیمان کمک متقابل با فرانسه و چکسلواکی را امضاء نمود.

ترتسکی با این دستاویز که این پیمانها به کارگران فرانسه و انقلاب جهانی «خیانت» مینمود، به استالین شدت حمله کرد. همزمان بورژوازی فرانسه رسماً بر این نظر بود که کشور آنها به دادن کمک به اتحاد جماهیر شوروی ملزم نبود و باید مورد حمله قرار میگرفت.

در سال ۱۹۳۶ ایتالیا و آلمان نیروهای نظامی ورزیده خود را جهت مبارزه با دولت قانونی جمهوری خواه به اسپانیا ارسال و فرانسه و انگلیس سیاست «عدم تجاوز» را اتخاذ و به فاشیستها آزادی کامل را اعطا نمودند. آنان در جهت دلجویی از هیتلر و هل دادن وی بسمت شرق تلاش مینمودند. در نوامبر همانسال، آلمان و ژاپن پیمان نامه ضد کمینترن را، که ایتالیا مدتی کمی پس از آن به آن ملحق شد، به امضاء رساندند. اتحاد جماهیر شوروی به محاصره درآمده بود.

در ۱۱ مارس ۱۹۳۸ رادیو برلن از وقوع «شورش کمنیستی» در اتریش گزارش داد و ورماخت (ارتش آلمان) به کشور حمله و در عرض دو روز آنجا را به اشغال خود درآورد. اتحاد جماهیر شوروی دفاع از اتریش را مطرح و بمنظور تدارک دفاع جمعی با انگلیس و فرانسه تماس گرفت. رهبران اتحاد جماهیر شوروی تاکید نمودند، شاید فردا دیر باشد».

در اواسط ماه مه هیتلر نیروهای خود را در مرز چکسلواکی مستقر و اتحاد جماهیر شوروی بنا بر وظیفه/معاهده ای نسبت به کشور مورد تهدید، ۴۰ لشکر نظامی را در مرز غربی مستقر و ۳۳۰۰۰۰ نفر را احضار نمود.

اما در ماه سپتامبر انگلیس و فرانسه در مونیخ با حکومتهای فاشیستی آلمان و ایتالیا ملاقات نمودند. از هیچیک، نه چکسلواکی و نه اتحاد جماهیر شوروی، دعوتی بعمل نیامده بود. «دمکراسیهای» بزرگ به تقدیم منطقه سوئدنتن/چکسلواکی به هیتلر تصمیم گرفته بودند.

بهمراه این اقدام خیانتکارانه، انگلیس و آلمان در ۳۰ سپتامبر پیمان نامه ای را «بعنوان نشانه ای از آرزوی مردمان در نظر میگیریم که هرگز با یکدیگر نجنگیم.»^۲ به امضاء رساندند. در ماه سپتامبر فرانسه به همان اقدام مبادرت ورزید. با این وجود، اتحاد جماهیر شوروی کمک خود را به چکسلواکی، در صورت تجاوز آلمان، ارائه نمود اما پیشنهاد پذیرفته نشد.

در ۱۵ مارس ۱۹۳۹ ورماخت پراگ را اشغال کرد. هیتلر با دو نیمه نمودن چکسلواکی قطعه ای از کیک را در اختیار دولت ارتجاعی لهستان قرار داد، که طعمه با ولع تمام بلعیده شد. یک هفته بعد، ارتش آلمان منقطه ای از قلمرو لتوانی، کلاپدا، یکی از دروازه های مهم بالتیک، را اشغال نمود. استالین پیشرفت هیولا را بسمت شرق، که لهستان میتواند قربانی بعدی آن باشد، نظاره مینمود.

در می ۱۹۳۹ ارتش ژاپن به مغولستان که پیمان نامه همکاری نظامی با اتحاد جماهیر شوروی منعقد نموده بود حمله کرد. یک ماه بعد نیروهای نظامی شوروی به رهبری یک افسر ناشناس، ژوکوف، با نیروهای نظامی ژاپن درگیر شدند. این یک مواجهه نظامی قابل ملاحظه بود: ژاپن بیش از ۲۰۰ هواپیما از دست داد و بیش از ۵۰۰۰۰ تن از سربازانشان زخمی و یا کشته شدند. در ۳۰ اوت ۱۹۳۹ آخرین گروههای نظامی ژاپنی خاک مغولستان را ترک نمودند.

یکروز بعد یک مرز دیگر اتحاد جماهیر شوروی به آتش کشیده شد: آلمان به لهستان هجوم برد. همه از انجام این تجاوز آگاه بودند: هیتلر بمنظور تضمین یک موضع مطلوب و آغاز جنگ خود بر علیه انگلیس و فرانسه یا اتحاد جماهیر شوروی «به حل و فصل سرنوشت لهستان» ناگزیر بود. اجازه بدهید که چند ماهی به عقب بازگردیم.

در مارس ۱۹۳۹ اتحاد جماهیر شوروی بمنظور تشکیل اتحاد ضد فاشیستی مذاکرت را آغاز نمود. انگلیس و فرانسه به استفاده از مانور اتلاف وقت روی آوردند. دو «دمکراسی» با این روش به هیتلر فهماندند که بدون نگرانی در مورد غرب به پیشروی بر علیه استالین قادر بود.

مذاکرات محرمانه انگلیس/آلمان میان ژوئن تا اوت ۱۹۳۹ انجام شد. انگلیسیها در ازای ضمانت تمامیت ارضی امپراطوری انگلیس به هیتلر در شرق آزادی عمل میدادند. در ۲۹ جولای چارلز رودن باکستون از حزب کارگر انجام یک ماموریت محرمانه به سفارت آلمان را برای نخست وزیر/چمبرلین محقق نمود. طرح تدوین شده زیر استادانه بود: «انگلیس

جهت تحدید حدود حوزه های مورد علاقه، تمایل خود را برای انعقاد قراردادی با آلمان ابراز مینمود....

«۱) آلمان وعده میدهد که در مسائل امپراطوری انگلیس دخالت نکند.

«۲) انگلیس وعده میدهد که به حوزه های منافع آلمان در شرق و جنوب شرقی اروپا کاملاً احترام بگذارد. بعنوان یک نتیجه انگلیس به انکار برخی از تضمینهای داده شده به برخی از دولت‌های در حوزه منافع آلمان قادر میشد. علاوه بر آن انگلیس وعده میدهد که فرانسه را بمنظور نقض قرارداد اتحادش با اتحاد جماهیر شوروی و تسلیم روابطش در شرق اروپا ترغیب نماید.

«۳) انگلیس وعده میدهد که مذاکرات فعلی خود را با اتحاد جماهیر شوروی، انعقاد یک پیمان نامه، دنبال نکند.»^۳ سازمانهای جاسوسی شوروی استالین را از وجود این مانورها آگاه نمودند.

در اوت ۱۹۳۹ مذاکرات میان انگلیس، فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی به مرحله نهایی خود وارد، اما دو حکومت غربی هیئت های رتبه دوم خود را به مسکو، با داشتن هیچگونه اختیاری جهت نهایی نمودن یک قرارداد، اعزام نموده بودند. ورشلیف، در صورت تکرار تجاوز آلمان، بر روی لازم الاجرا بودن و مشارکت دقیق متحدان در جنگ اصرار داشت. او مایل به دانستن این بود که در صورت حمله آلمان به اتحاد جماهیر شوروی چند لشگر فرانسه و انگلیس با آنها مقابله مینمودند، اما پاسخی دریافت نکرد.

او همچنین خواهان تنظیم قراردادی با لهستان، تا جایی که نیروهای نظامی شوروی در صورت تجاوز آلمان میتوانستند با نازیها در خاک لهستان وارد جنگ بشوند، بود. لهستان امتناع و در نتیجه ایجاد هر گونه توافقنامه ممکن را غیر موثر ساخت.

استالین فهمید که فرانسه و انگلیس در حال تدارک مونیخ جدیدی بودند، که آماده بودند لهستان را قربانی و هیتلر را به پیشروی در اتحاد جماهیر شوروی ترغیب نمایند. در همانزمان هارولد آیکز، رئیس وزرات کشور، در روزنامه خود نوشت: «(انگلیس) به این امیدوار بود که بتواند رابطه میان روسیه و آلمان را بر هم زده و به این طریق خود را بدون تحمل آسیب آزاد نماید.»^۴

«فرانسه نیز به امید دیدن آغاز جنگ آلمان بر علیه اتحاد جماهیر شوروی از مرکز و شرق اروپا به نفع آلمان چشم پوشی و بدین ترتیب در پشت خط دفاعی ماژینو* در امان میماند.»^۵

اتحاد جماهیر شوروی با خطر مهلک یک جبهه واحد ضد شوروی با مشارکت کلیه حکومت‌های امپریالیستی روبرو بود. آلمان پس از اشغال لهستان با دریافت حمایت ضمنی از جانب انگلیس و فرانسه براه خود ادامه میداد و پس از حمله ژاپن به سیبری جنگ رعد آسای خود را بر علیه اتحاد جماهیر شوروی آغاز مینمود.

هیتلر در همان‌زمان به این نتیجه رسیده بود که فرانسه و انگلیس نه دارای ظرفیت و نه تمایلی به مقاومت داشتند. او به تصرف اروپای غربی، قبل از حمله به اتحاد جماهیر شوروی، تصمیم گرفت. در ۲۰ اوت، هیتلر طرح یک پیمان نامه ضد تجاوز را به اتحاد جماهیر شوروی پیشنهاد نمود. استالین بسرعت عکس العمل نشان داد و توافقنامه در ۲۳ اوت امضاء شد.

در ۱ سپتامبر هیتلر به لهستان حمله کرد. انگلیس و فرانسه در دام نهاده شده از جانب خود گرفتار آمده بودند. این دو کشور به امید بهره برداری از هیتلر بر علیه اتحاد جماهیر شوروی به کلیه ماجراجویی‌های او یاری رسانده و از همان سال ۱۹۳۳ هرگز صحبت بر سر ستایش از جنگ هیتلر بر علیه کمونیسم را متوقف ننموده بودند. آنها در آن‌زمان به اعلام جنگ بر علیه آلمان ناگزیر بودند، اگر چه در عمل بشیوه ای ناموتر. خشم آنان در کارزار مجازی ضد کمونیستی فوران نمود: «بشویسم متحد طبیعی فاشیسم است».

این تبلیغات احمقانه نیم قرن پس از آن هنوز در کتب مدارس بعنوان حقیقتی غیر قابل انکار یافت میشوند. با این وجود تاریخ نشان داده است که پیمان نامه عدم تجاوز آلمان/شوروی کلید پیروزی در جنگ ضد فاشیستی بود. شاید متناقض بنظر بیاید، اما پیمان نامه فراهم آورنده نقطه عطفی شد برای برای پیروزی بر آلمان.

اتحاد جماهیر شوروی در حقیقت با درکی روشن از این پیمان نامه به اجتناب ناپذیر بودن جنگ با آلمان نازی پی برده بود. استالین، پس از اتخاذ تصمیم قطعی آلمان دال بر امضای قراردادی با اتحاد جماهیر شوروی، هیتلر را به دادن حداکثر امتیازات و تضمین بهترین شرایط ممکن برای جنگ پیش رو ناگزیر نمود. در ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۹ روزنامه پراودا نوشت:

«تنها اقدام ممکن، حفظ اوکراین غربی، روسیه سفید غربی (دو استان به غنیمت گرفته شده از اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۲۰) و کشورهای بالتیک از یورش آلمان بود. دولت اتحاد جماهیر شوروی آلمان را به عدم عبور از خط تشکیل شده توسط رودخانه‌های تاسه، نارو، باگ و ویستولا به دادن تعهد ناگزیر نموده بود.»^۶

در غرب، حامیان سیاستهای ضد کمونیستی هیتلر فریاد کشیدند: «دو مستبد، فاشیسم و بلشویسم، لهستان را تقسیم کردند.» اما پیشروی نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی، بدلیل رها نمودن آنان از شر فاشیستها، صاحب منصبان و سرمایه داران، در تطابق با منافعشان قرار داشت. این پیشروی به تمام جنبش جهان ضد هیتلری نیز یاری مینمود. واقع بین ترین بورژوازی بروشنی میدید که اتحاد جماهیر شوروی توسط پیشروی نیروهای نظامی خود موقعیت آغازین بهتری را برای جنگ پیش رو به خود میداد.

برای مثال، چرچیل در ۱ اکتبر ۱۹۳۹ اعلام نمود: «باقی ماندن نیروهای نظامی روسیه بر روی این خط بی تردید برای حفظ روسیه بر علیه تهدید نازی ضروری بود. بهر تقدیر، خط اینجاست و یک جبهه شرقی ایجاد شده است، جبهه ای که آلمان نازی شهادت حمله به آنرا ندارد.»^۷

فرانسه و انگلیس نا امید و سرخورده از دیدن حمله آلمان نازی به اتحاد جماهیر شوروی از طریق لهستان، ناگزیر بر علیه آلمان اعلام جنگ نمودند. اما در هیچیک از جبهه های غربی هیچ بمبی آرامش نازیها را بر هم نزد. با این وجود یک جنگ سیاسی داخلی واقعی بر علیه کمونیستهای فرانسه پراه انداخته شد: در ۲۶ سپتامبر، حزب کمونیست ممنوع و هزاران تن از اعضایش به زندان افتادند. هنری دی کرلیز نوشت:

«تند بادی باور نکردنی ذهن سرمایه داری را درنوردید. توفان جنگ صلیبی درگرفت. تنها یک فریاد قابل شنیدن بود: جنگ با اتحاد جماهیر شوروی. در این لحظه بود که هذیان ضد کمونیستی به اوج خود رسید.»^۸ در همانزمان، استالین با بصیرتی شگرف با ژوکوف صحبت کرد:

«دولت فرانسه به رهبری دالادیه و دولت چمبرلین در انگلیس بصورتی جدی خواهان جنگی بر علیه هیتلر نیستند و به تحریک هیتلر به آغاز جنگی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی همچنان امیدوارند. آنها توسط امتناع از تشکیل یک جبهه ضد هیتلری با ما در سال ۱۹۳۹ به ممانعت از تجاوز هیتلر به اتحاد جماهیر شوروی تمایلی نداشتند. آنها از این نتیجه ای نخواهند گرفت و بخاطر کوتاه بینی سیاسی خود به پرداخت بهای سنگینی ناگزیر خواهند گشت.»^۹

با آگاهی بر جنگ اجتناب ناپذیر با آلمان، اتحاد جماهیر شوروی بشدت نگران امنیت لنینگراد، که فقط در فاصله ۳۲ کیلومتری مرز فنلاند قرار داشت، بود. در ۱۴ اکتبر ۱۹۳۹ استالین و مولوتوف درباره مسئله دفاع از لنینگراد یادداشتی به دولت فنلاند ارسال نمودند.

اتحاد جماهیر شوروی به «ایجاد مانع بر سر دستیابی به خلیج فنلاند» مایل بود. در یادداشت از فنلاند واگذاری بندر هانکو و چهار جزیره از طریق اجاره، و جهت تضمین دفاع فنلاند، بخشی از تنگه کاریلیا، معتلق به فنلاند، مطالبه شده بود. در عوض، اتحاد جماهیر بخشی از کاریلیا شوروی، دو برابر بزرگتر، را پیشنهاد داد.^{۱۰}

ترغیب شده توسط آلمان، فنلاند امتناع ورزید. در ۳۰ نوامبر ۱۹۳۹ اتحاد جماهیر شوروی بر علیه فنلاند اعلام جنگ نمود. چند روز بعد هیتلر دستور عملهای مربوط به جنگ پیش رو با اتحاد جماهیر شوروی ارائه کرد. در اینجا یک بخش از آن:

«ما در جنگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی میتوانیم در جناحین عملیاتمان، بر روی دخالت فعال رومانی و فنلاند حساب کنیم.»^{۱۱} انگیس و فرانسه، نگران از درگیر شدن در این «جنگ عجیب»، بی پروا در جنگی واقعی بر علیه تهدید اتحاد جماهیر شوروی وارد شدند! در عرض سه ماه، انگلیس، فرانسه، آمریکا و ایتالیای فاشیست ۷۰۰ هواپیما، ۱۵۰۰ توپ و ۶۰۰۰ مسلسل به فنلاند، «قربانی تجاوز»، ارسال نمودند.^{۱۲}

ژنرال فرانسوی و یگان جهت تدارک حمله ای از جنوب بر علیه اتحاد جماهیر شوروی به سوریه و ترکیه رفت. رئیس ژنرالهای فرانسه بمباران منابع نفتی باکو را تدارک دید. همزمان، ژنرال سرینی فریاد زد:

«باکو در حقیقت با تولید سالانه ای بالغ بر ۲۳ میلیون تن بر شرایط حکومت میکند. این هیولای خسته در صورت تصرف موفقیت آمیز قفقاز یا به آتش کشیده شدن این پالایشگاهها توسط نیروی هوایی ما نابود خواهد شد.»^{۱۳}

اگر چه هیچ گلوله ای بر علیه هیتلریستها شلیک نشده بود، علیرغم این حقیقت که آنها در شرایط جنگی قرار داشتند، با اینحال دولت فرانسه بمنظور مبارزه با سرخها یک نیرویی اعزامی ۵۰۰۰۰ نفری را یکبار دیگر گروهبندی! و چمبرلین اعزام ۱۰۰۰۰۰ سرباز انگلیسی را اعلام نمود.^{۱۴}

اما این نیروها تا پیش از شکست ارتش فنلاند توسط ارتش سرخ به رسیدن به فنلاند قادر نگشتند: قرار داد صلح در ۴ مارس ۱۹۳۹ به امضاء رسید. بعدها، در خلال جنگ، یک نشریه دوگلی در ریودوژانیرو ظاهر و اعلام نمود:

«در پایان زمستان ۱۹۳۹-۱۹۴۰ توطئه سیاسی و نظامی چمبرلین ناکام ماند. هدف ایجاد واکنشی بود بر علیه اتحاد جماهیر شوروی و پایان دادن بر اختلاف میان اتحاد انگیس و

فرانسه از طریق یک مصالحه و جبهه ای ضد کمونیسم. این توطئه از ارسال یک گروه آلمانی/فرانسوی به فنلاند، دخالت و در نتیجه بوجود آوردن شرایط جنگی با اتحاد جماهیر شوروی تشکیل میشد.»^{۱۰}

جبهه آلمان/شوروی و شکست فنلاند شرایط را برای پیروزی اتحاد جماهیر شوروی بر نازیها فراهم ساخت. این دو حادثه چهار پیامد مهم را در بر داشت:

آنها مانعی گشتند بر سر راه ایجاد یک جبهه متحد، متشکل از حکومت‌های امپریالیستی در مقابل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی. یورش آلمان در سال ۱۹۳۹ یقیناً میتوانست ژاپن را به مداخله در سیبری برانگیزد. آنچه که در واقع رخ داد کامیابی اتحاد جماهیر شوروی در امضای قرار عدم تجاوز با ژاپن بود، قرار دادی که تا پایان شکست فاشیسم ادامه یافت.

فرانسه و برلن که هر دو به سیستم امنیتی جمعی در سراسر دهه ۳۰ پاسخ منفی داده بودند، پس از نقض پیمان آلمان/روسیه توسط آلمان به شرکت در جبهه ای نظامی لازم الاجرا با اتحاد جماهیر شوروی ناگزیر گشتند.

اتحاد جماهیر شوروی سیستم دفاعی خود را میان ۱۵۰ تا ۳۰۰ کیلومتر توسعه داد. این عوامل در پایان سال ۱۹۴۱ تاثیر عظیمی بر روی دفاع از لنینگراد و مسکو داشت. کشور موفق به کسب صلحی ۲۱ ماهه شد، که از آن در جهت تقویت صنایع دفاعی و نیروهای نظامی خود بهره برداری نمود.

آیا استالین تدارکات جنگ ضد فاشیستی را بدرستی فراهم دید؟

خروشچف با بدست گیری زمام امور موضع حزب را کاملا وارونه کرد، برای انجام آن استالین و سیاست‌های مارکسیست لنینیستی اش را بی اعتبار، و در مجموعه ای از افتراعات باورنکردنی رهبری وی را نیز در تدارک برای انجام جنگ ضد فاشیستی نفی نمود. او بدین ترتیب مدعی شد که استالین در سالهای میان ۱۹۳۶-۱۹۴۱ کشور را برای جنگ بصورتی نامناسب آماده نموده بود. این است بیانیه وی:

«استالین این تز را مطرح کرد که این فاجعه نتیجه حمله «غیرمنتظره» آلمان بر علیه اتحاد جماهیر شوروی بود. اما، رفقا، این کاملا خلاف حقیقت است.. هیتلر بلافاصله پس از بدست گیری قدرت در آلمان وظیفه نابودی کمونیسم را بخود اختصاص داده بود...» «حقایق بسیاری از دوران قبل از جنگ نشان داد که که آغاز جنگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی از اهداف هیتلر بود...»

«اگر صنعت مان بدرستی سازمان یافته و اگر به ارتش لوازم مورد نیازش به موقع تحویل داده شده بود، خسارات زمان جنگ ما بصورت چشمگیری کاهش میافتد...» ارتش ما بصورت بدی مسلح شده بود... «قبل از جنگ، دانش و فن آوری شوروی مدلهای بسیار جالبی از تانکها و قطعات توپخانه را تولید نمود. اما تولید انبوه آنها سازماندهی نشده بود.»^{۱۶}

علاقه شرکت کننده گان در کنگره بیست به شنیدن این افتراعات، بدون مخالفت غضب آلود در مورد هر بخش، بیانگر انحطاط گسترده سیاسی جاری در آنزمان بود. مارشالها و ژنرالهایی در اتاق وجود داشتند که بر بیهوده بودن آن اظهارات وقوف کامل داشتند.

کاردانی و مهارت محدود آنان، نظامیگری منحصر بفردشان، امتناعشان از مبارزه سیاسی در میان حزب و ارتش، روی گردانیشان از قبول رهبری ایدئولوژیکی و سیاسی حزب بر روی ارتش: کلیه این عوامل آنانرا به رویونیسم خروشچف نزدیکتر نمود.

ژوکوف، واسیلوسکی، روکوسوفسکی، کلیه رهبران نظامی، نه ضرورت پاکسازی ارتش در سالهای ۱۹۳۷-۱۹۳۸ را پذیرفته و نه پیامدهای دادگاه بوخارین را فهمیده بودند و بهمین دلیل از خروشچف، هنگامیکه تزه‌های گرفته شده از منشویکها، ترسکیستها و بوخارینیستها را جایگزین مارکسیسم لنینیسم نمود، حمایت نمودند.

برای سکوت مارشالها در مقابل اکاذیب خروشچف در مورد جنگ جهانی دوم توضیحی وجود دارند. آنها آن اکاذیب را در خاطرات خود زمانی تکذیب نمودند که دیگر هیچ پیامد سیاسی وجود نداشت و صرفاً به مسائل دانشگاهی مبدل گشته بودند. ژوکوف در خاطرات سال ۱۹۷۰ خود بر علیه اتهامات خروشچف بدرستی تاکید نمود، که سیاست دفاع واقعی با تصمیم استالین برای ایجاد صنایع در سال ۱۹۲۸ آغاز شد.

«ما میتوانستیم سرعت افزایش شدید صنعت سنگین را برای پنج یا هفت سال به تعویق انداخته و تمام توان خود در جهت دادن هر چه سریعتر و بیشتر کالاهای مصرفی به مردم بکار گیریم. مردم ما هزار بار سزاوار بدست آوردن این حق بودند. اینراه برای توسعه شدیداً جالب بود.»^{۱۷}

استالین دفاع از اتحاد جماهیر شوروی را با ساخت بیش از ۹۰۰۰ کارخانه میان سالهای ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱، و بوسیله اتخاذ تصمیمات تعیین کننده جهت راه اندازی یک پایگاه صنعتی قدرتمند برای شرق آماده نمود.^{۱۸} ژوکوف با توجه به سیاست ایجاد صنایع به

حکمت و تیزهوشی موضع حزب ادای احترامی ابراز نمود که سرانجام توسط تاریخ نشان داده شد.^{۱۹}»

آنها در سال ۱۹۲۱، تقریباً در تمام زمینه های تولید نظامی، از صفر به آغاز ناگزیر بودند. برنامه ریزی حزب در خلال طرحهای اول و دوم پنج ساله بر اساس رشد سریعتر صنایع جنگی از دیگر شاخه های نظامی تعیین شده بود.^{۲۰} در اینجا ارقام قابل توجه ای از دو طرح اول.

تولید سالانه تانکها برای ۱۹۳۰، ۷۴۰ دستگاه بود. تولید آن در سال ۱۹۳۸ به ۲۲۷۱ دستگاه^{۲۱}، و در همانزمان، ساخت سالانه هواپیما از ۸۶۰ به ۵۵۰۰ فروند افزایش یافت.^{۲۲} در خلال دومین طرح پنج ساله، میان ۱۹۳۸ و ۱۹۴۰، تولید صنایع رشدی بالغ بر ۱۳ درصد در سال را نشان میداد، اما افزایش تولید صنعت دفاعی بالغ بر ۳۹ درصد بود.^{۲۳} بمنظور توسعه تولید نظامی از فضای تنفسی بدست آمده از معاهده شوروی/آلمان توسط استالین، صد در صد بهره برداری شد. ژوکوف شهادت میدهد:

«کارکنان با تجربه حزب و متخصصان برجسته/منصوب شده در شرکتهای بزرگ دفاعی و سازماندهندگان کمیته مرکزی، بمنظور کمک به کارخانجات و حصول اطمینان از دستیابی به هدف، همه گونه امکاتی را در اختیار دارند. من باید بگویم که استالین خود با شرکتهای دفاعی خیلی کار میکرد – او شخصا با دهها تن از مدیران آشنا بود، و اغلب با رهبران حزب و رئیس مهندسان دیدار کرده و با پشتکاری که مخصوص وی بود، انجام طرحها را درخواست مینمود.^{۲۴}»

تحویل کالاهای نظامی که میان ۱ ژانویه ۱۹۳۹ و ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ رخ داد قابل توجه اند. توپخانه ۹۲۵۷۸ واحد دریافت نمود، از جمله ۲۹۶۳۷ توپ و ۵۲۴۰۷ و خمپاره. خمپاره های جدید، ۸۲ و ۱۲۰ میلیمتر، دقیقاً قبل از جنگ ارائه شدند.^{۲۵} نیروی هوایی ۱۷۷۴۵ فروند هواپیمای جنگی دریافت کرد، از جمله ۳۷۱۹ از مدلهای جدید. در زمینه هوانوردی:

«اقدامات اتخاذ شده میان ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ و در خلال برتری کمی و کیفی جنگ، شرایط لازم را برای فراهم نمودن سریع ایجاد نمود.»^{۲۶} ارتش سرخ بیش از ۷۰۰۰ تانک دریافت نمود. در سال ۱۹۴۰ تولید تانک تی ۳۴ از نوع متوسط و تانک سنگین KV، برتر از تانکهای آلمان، آغاز شدند. در همانزمان آغاز جنگ ۱۸۵۱ دستگاه تولید شد.^{۲۷}

ژوکوف با اشاره به این موفقیتها، چنان که گویی نفرت خود را از اتهامات خروشچف بیان میدارد، از خود آشکارا انتقاد مینماید: «من، با یادآوری اینکه ما رهبران نظامی در آخرین ماههای صلح چه چیزی را از صنعت درخواست نمودیم، میتوانم ببینم که ارزیابیمان از امکانات واقعی اقتصادی کشور همواره کامل نبود.»^{۲۸}

تدارکات واقعی نظامی نیز تماما توسط استالین عرضه شدند. رویارویی نظامی در می/ اوت ۱۹۳۹ با ژاپن و در دسامبر ۱۹۳۹ - مارس ۱۹۴۰ با فنلاند مستقیما در ارتباط با مقاومت ضد فاشیستی قرار داشتند. تجربیات مبارزه در جهت تقویت نقاط ضعف ارتش سرخ با دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند.

نشست کمیته مرکزی در مارس ۱۹۴۰ عملیات بر علیه فنلاند را مورد بررسی قرار داد. ژوکوف اشاره نمود: «مباحثات شدید بودند. سیستم آموزشی و تحصیلاتی نیروهای نظامی بشدت مورد انتقاد قرار گرفتند.»^{۲۹} در ماه می ژوکوف استالین را ملاقات نمود:

«[الان که شما از این تجربه مبارزاتی برخوردار هستید] استالین گفت، «پس فرماندهی منطقه نظامی کیف را بعهده بگیرید و از این تجربه برای آموزش نیروهای نظامی استفاده کنید.»^{۳۰} برای استالین کیف از اهمیت نظامی فوق العاده ای برخوردار بود. او تمرکز حملات اصلی آلمان را، بر روی آنجا انتظار میکشید.

«استالین متقاعد بود که نازیها در جنگ بر علیه اتحاد جماهیر شوروی، بمنظور محروم نمودن کشور از مهمترین مناطق اقتصادی کشور و تصرف غله اوکراین، ذغال سنگ دن، و پس از آن نفت قفقاز، ابتدا تلاش خود را بر روی تصرف اوکراین و ذغال سنگ حوزه دن متمرکز مینمودند. او در خلال گفتگو در مورد طرحهای عملیاتی در بهار ۱۹۴۱ گفت:

«آلمان نازی در دراز مدت بدون این منابع حیاتی به ادامه جنگ قادر نخواهد بود.»^{۳۱} ژوکوف در تابستان و پاییز ۱۹۴۱ نیروهای تحت فرمان خود را به انجام تمرینات آماده سازی نظامی شدیدی ناگزیر نمود. او گفت که که افسران جوان و ژنرالهای شایسته ای به همراه خود داشت. وی آنان را به آموختن از تجربیات گرفته شده از عملیات بر علیه فرانسه وادار نمود.^{۳۲}

از ۲۳ دسامبر ۱۹۴۰ تا ۱۳ ژانویه ۱۹۴۱ کلیه افسران برجسته برای کنفرانس بزرگی گرد هم آمده بودند. مرکز مباحثات: جنگ پیش رو با آلمان. تجربیات جمع آوری شده با واحد بزرگ تانک توسط فاشیستها، بدقت مورد بررسی قرار گرفتند. روز پس از کنفرانس

یک تمرین عملیاتی تعیین کننده بر روی نقشه انجام شد. استالین در آنجا بود. ژوکوف نوشت:

«در صورت وقوع حمله ای از جانب آلمانیها به اتحاد جماهیر شوروی، موقعیت استراتژیک بر روی تحولات احتمالی، در منطقه مرزی غربی بنیان نهاده شده بود.»^{۳۳} ژوکوف تجاوز آلمان و پاولوف مقاومت شوروی را رهبری نمود. ژوکوف اشاره کرد:

«عملیات در شرایطی چشمگیر بنفع طرف شرقی واگذار شد. نشان داده شد که آنها در بسیاری از جهات به موارد رخ داده پس از ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱، هنگامیکه آلمان فاشیست به اتحاد جماهیر شوروی حمله کرد، شبیه بودند.» پاولوف در جنگ با آلمانیها شکست خورده و استالین وی را به شیوه ای قاطعانه سرزنش نمود: «افسری که منطقه ای را فرمانده میکند باید در هنر جنگ استاد و در هر شرایطی به پیدا کردن راه حل صحیح قادر باشد، مسائلی که عامل شکست شما در انجام این عملیات بود.»^{۳۴}

۱۹۴۰ در امتداد مرزهای غربی ساخت و ساز بخشهای مستحکم آغاز شدند. در آغاز جنگ، ۲۵۰۰ واحد کارخانه سیمان ساخته شده بودند. روزانه ۱۴۰۰۰۰ هزار نفر بر روی آن کار میکردند. ژوکوف نوشت: «استالین ما را به انجام آن کار نیز وادار نمود.»^{۳۵}

در کنگره هجدهم حزب، ۱۵-۲۰ فوریه ۱۹۴۱، به تدارک صنعت و حمل و نقل برای جنگ، بصورتی کامل برخورد شد. هنیتهای شرکت کننده از سراسر اتحاد جماهیر شوروی شماری بیشتری از اعضای نظامی را به عضویت کمیته مرکزی انتخاب نمودند.^{۳۶}

تیموشنکو و ژوکوف در اوایل ۱۹۴۱ احضار نیروهای ذخیره را از استالین درخواست کردند. استالین بدلیل ندادن بهانه ای به آلمان برای برانگیختن جنگ امتناع ورزید، اما سرانجام در اواخر مارس به درخواست احضار پاسخی مثبت و ۸۰۰۰۰۰ ذخیره به مرزها فرستاده شدند.^{۳۷}

در آوریل رئیس ژنرالها به استالین اطلاع داد که نیروهای مناطق نظامی بالتیک، روسیه سفید، کیف و اودسا آنطور که باید و شاید قادر به عقب راندن حمله نخواهند بود. استالین به اعزام ۲۸ لشکر مرزی، گروهبندی شده در چهار لشکر، تصمیم و بر عدم تحریک آلمانیها تاکید نمود.»^{۳۸}

او در ۵ می ۱۹۴۱ در کاخ بزرگ کرملین با افسران فارغ التحصیل مدرسه نظامی صحبت کرد. موضوع اصلی وی: «آلمانیها در مورد تصور خود که ارتشی ایده آل و شکست ناپذیر

بودند اشتباه میکردند.»^{۳۹} کلیه این حقایق به ما رد اتهامات استاندارد شده بر علیه استالین را اجازه میدهند.

«او ارتش را برای حمله آماده نمود، اما نه برای دفاع»، «او به پیمان نامه آلمان/شوروی و به هیتلر، همدست خودش، اعتقاد داشت»، او به جنگ میان آلمان و شوروی اعتقاد نداشت»، هدف این تهمتها لکه دار نمودن موفقیت‌های کمونیستها و، در نتیجه، افزایش اعتبار مخالفان آنان، آلمانیها، است.

ژوکوف که میان ۱۹۵۳ و ۱۹۵۷ نقش مهمی را در سپردن قدرت به خروشچف ایفا نمود در خاطرات خود همچنان بر روی تظاهر و ریاکاری گزارش محرمانه خروشچف اصرار میورزد. او بشرح زیر درباره آمادگی کشور برای جنگ نتیجه گیری میکند:

«بنظر من دفاع کشور، بر اساس ویژگیها و جهت گیریهای خاص خود، بصورتی صحیح برنامه ریزی و برای سالها، هر کار ممکن یا تقریبا هر کار ممکن، در جنبه های اجتماعی و اقتصادی انجام شده بود. همانطور که مردم و حزب در دوران میان ۱۹۳۹ تا اواسط ۱۹۴۱ تلاشهای خاصی را جهت تقویت دفاع کشور بکار گرفتند.

«صنعت بسیار پیشرفته مان، سیستم کالخوزی، ادبیات جهانی، اتحاد میان ملل، تقویت دولت سوسیالیستی، وطنپرستی بزرگ مردم، رهبری حزب که در جهت متحد نمودن عقب و جلوی جبهه در یک جهت واحد آماده بود – این پایه و اساس پرشکوه ظرفیت عظیم دفاعی کشور ما بود و اساس پیروزی بزرگ ما را در جنگ بر علیه فاشیسم بنیان نهاد.

این حقیقت، که علیرغم دشواریها و تلفات فراوان در خلال چهار سال از جنگ، صنعت شوروی شدیداً تسلیحاتی شد – تقریبا ۴۹۰ هزار تفنگ و خمپاره، بیش از ۱۰۲ هزار تانک و سلاح خودرو، بیش از ۱۳۷ هواپیمای نظامی – نشان دهنده اینستکه پایه های اقتصاد نظامی، از نقطه نظر دفاعی، بصورتی صحیح و مصممی برنامه ریزی شده بودند.»^{۴۰} در مسائل اساسی – که در پایان در مورد سرنوشت کشوری در جنگ تصمیم گیری و شکست و یا پیروزی آنرا تعیین مینمایند – حزب و مردم میهن خود را برای دفاع آماده نمودند»^{۴۱}

روز حمله آلمان

دشمنان استالین، بدون شک بزرگترین رهبر نظامی جنگ ضد فاشیستی، بمنظور حمله به اعتبار فوق العاده اش، به ذکر «اشتباه باور نکردنی» تمایل دارند که او با عدم پیش بینی زمان دقیق تجاوز مرتکب شد. خروشچف در گزارش خود اشاره نمود:

«بر اساس مدارک نشان داده شده چرچیل در ۳ آوریل ۱۹۴۱... شخصا به استالین در مورد آغاز گروهبندی دوباره واحدهای نظامی آلمانی، با هدف حمله به اتحاد جماهیر شوروی، هشدار داده بود. «با این وجود، استالین اهمیتی به این آنها نداد.»^{۴۲}

خروشچف با این ادعا ادامه میدهد که بر اساس شایعات گزارش شده از جانب وابستگان نظامی شوروی در برلن حمله به اتحاد جماهیر شوروی در ۱۴ می یا ۵ ژوئن روی میداد. «علیرغم این هشدارهای شدیداً ویژه، اقدامات ضروری جهت تدارک مناسب برای دفاع از کشور اتخاذ نشد...»

«زمانیکه نیروهای نظامی فاشیستی واقعا به قلمرو شوروی حمله و عملیات نظامی آغاز شد، بر اساس فرمانی صادر شده از جانب مسکو به آتش آلمان نباید پاسخ داده میشد... شهروندی آلمانی از مرزهای ما عبور نمود و گفت که در شب ۲۲ ژوئن ساعت ۳ نیروهای نظامی آلمان بمنظور آغاز حمله به اتحاد جماهیر شوروی دستوراتی را دریافت نموده بودند. این مورد بلافاصله به استالین گزارش، اما این هشدار هم نادیده گرفته شد.»^{۴۳}

این نسخه ایست رایج در کلیه ادبیات سرمایه داری و تجدید نظرطلبان. برای مثال النستاین نوشت که تحت «سیستم فردی و دیکتاتوری ایجاد شده توسط استالین... هیچکس شهادت انتقاد به وی را نداشت.»^{۴۴} چه میتوان گفت درباره اولین روز جنگ؟

استالین از بیرحمانه بودن جنگ پیش رو کاملاً آگاه بود، که فاشیستها بدون هیچ ترحمی اتحاد جماهیر شوروی را نابود نموده، و با استفاده از ترورهای بیسابقه مقام مردم اتحاد جماهیر شوروی را تا سطح یک برده کاهش میدادند. توان اقتصادی آلمان هیتلری توسط امکانات بالقوه اقتصادی اروپا تقویت شده بود. هر ماه، هر هفته از صلح در تقویت دفاع اتحاد جماهیر شوروی اهمیت بسزایی داشت. مارشال واسیلفسکی نوشت:

«رهبران سیاسی و دولتی در کشور نزدیک شدن جنگ را میدیدند و بمنظور به تاخیر انداختن ورود اتحاد جماهیر شوروی به آن تمام توان خود را بکار گرفتند. این یک سیاست منطقی و واقعی بود. انجام آن قبل از هر چیز هدایت ماهرانه روابط سیاسی با کشورهای سرمایه داری را، بخصوص با متجاوزان، مطالبه مینمود.»

ارتش بمنظور پرهیز «از هر گونه اقدامی در جهت تشدید یا ایجاد تحریکات نظامی که به ترغیب رهبران نازی منجر گردد»^{۴۵} فرمان اکیدی را دریافت نموده بود. شرایط در مرزها پس از می ۱۹۴۱ بشدت پرتنش، حفظ آرامش و در نغلظیدن به دام تحریکات آلمانیها از اهمیت بسزایی برخوردار بود. واسیلفسکی در اینباره نوشت: «هشیاری در یک منطقه مرزی در حقیقت یک پیشرفت مهم است...»

«هشدار زودرس به نیروهای نظامی میتواند به اندازه ی به تاخیر انداختن آن خطرناک باشد. میان سیاستهای خصمانه یک کشور همسایه تا یک جنگ واقعی اغلب فاصله زیادی وجود دارد»^{۴۶}

هیتلر در حمله به برلن نه موفق شد، و نه حتی آنرا نلرزاند. اما امپراطوری انگلیس هنوز قدرتیست که جهان را رهبری میکند. استالین از سیاست هیتلر مبنی بر بکارگیری هر گونه ترفندی برای پرهیز از جنگ در دو جبهه کاملا آگاه بود. جهت پذیرفتن اینکه هیتلر با توسل به هر حيله ای میخواست انگلیس را قبل از تعامل با اتحاد جماهیر شوروی شکست بدهد، دلایل خوبی وجود داشتند.

استالین از ماهها قبل اطلاعاتی را از سازمان جاسوسی دریافت نموده بود که بر اساس آنها تجاوز آلمان طی یک یا دو هفته آینده آغاز میشود. اغلب این اطلاعات شایعاتی بودند منتشر شده توسط انگلیس و آمریکا، که به تحریک گرگهای فاشیست بر علیه کشور سوسیالیستی تمایل داشتند. راستگرایان در آمریکا بمنظور اعلام یک حمله قریب الوقوع توسط اتحاد جماهیر شوروی بر علیه آلمان، از هر گونه اقدام دفاعی از مرزهای اتحاد جماهیر شوروی بهره برداری مینمودند.^{۴۷}

ژوکوف نوشت: «بهار سال ۱۹۴۱ با موج جدیدی از شایعات در کشورهای غربی درباره تدارکات جنگ بسیار وسیع اتحاد جماهیر شوروی بر علیه آلمان مشخص شد»^{۴۸}

راستگرایان انگلیسی/آمریکایی فاشیستها را به جنگ با اتحاد جماهیر شوروی ترغیب مینمودند. علاوه بر این، استالین درباره عکس العمل انگلیسیها یا آمریکاییها به تجاوز نازیها به اتحاد جماهیر شوروی هیچ تضمینی دریافت ننموده بود. در می ۱۹۴۱ ردولف هس، مرد شماره دو حزب نازی، در اسکاتلند پیاده شد. سفتون دمتر، که یک رادیوی انگلیسی-متخصص در پخش برنامه های تبلیغاتی به نفع آلمان را اداره میکرد، در کتاب خود نوشت:

«هس... گفت که هدف از پرواز به اسکاتلند ایجاد صلح با انگلیس، «بهر ترتیبی»، و فراهم آوردن شرایط برای انگلیس جهت پیوستن به آلمان در حمله به شوروی بوده است. هس ادامه داد «[یک پیروزی برای انگلیس بعنوان متحد شوروی یک پیروزی برای بلشویکها] و پیروزی بلشویکها دیر یا زود به معنای اشغال آلمان و بقیه اروپا بود».^{۴۹}

در انگلیس تمایل به بستن قراردادی با اتحاد جماهیر شوروی ریشه دار بود. وقایع اخیر نشان دهنده دوباره آنها هستند. در اوایل ۱۹۹۳ در انگلیس با زندگینامه چرچیل از جان چارملی، *The end of glory* پایان شهرت، جنجالی بر پا شد. آن کلر، وزیر سابق دفاع تحت ریاست تاچر، بصورتی تصادفی گفت: بهتر بود اگر چرچیل در بهار سال ۱۹۴۱ با آلمان صلح میکرد. آلمان نازی و روسیه بلشویکی یکدیگر را متقابلاً نابود نموده و انگلیس بدین ترتیب امپراطوری خود را حفظ مینمود!^{۵۰}

به ما اجازه بدهید که به اوایل سال ۱۹۴۱ بازگردیم. استالین در آنزمان از سراسر جهان در مورد حمله قریب الوقوع آلمان به انگلیس اطلاعات متفاوتی را دریافت مینمود. او پس از دیدن اینکه گزارشات همزمان از انگلیس میامدند ناگزیر از خود سوال کرد: گستره اکاذیب انگلیس، با هدف ممانعت از حمله هیتلریها به انگلیس، تا چه میزانی هستند؟ پس از جنگ نشان داده شد که مارشال کایتل/آلمانی با استفاده از دستور عملهای داده شده از جانب هیتلر، به تاریخ ۳ فوریه ۱۹۴۱، «فرمانی را بمنظور گمراه نمودن دشمن دنبال نموده بود.» ژوکوف نوشت:

«نقشه های انگلیس با کیفیتی خوب طراحی و مترجمین انگلیسی به واحدها ملحق شده بودند. تدارکات لازم برای «مسدود نمودن» برخی نقاط در امتداد ساحل کانال انگلیس، تنگه دوور و نروژ، مشاهده شده بودند. اطلاعات درباره یک «واحد هوایی نظامی» - ه خیالی منتشر و «موشک اندازهای» تخیلی در امتداد ساحل نصب شده بودند. ... موجی از تبلیغات بر علیه انگلیس براه انداخته و زخم زبانهای معمولی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی متوقف شده بودند»^{۵۱}

کلیه این موارد تشریح کننده احتیاط شدید استالین هستند. او نه یک دیکتاتور کور که انگلیس به تصویر میکشد، بلکه یک رهبر کمونیست هشیار بود که کلیه امکانات را کاملاً در نظر میگرفت. ژوکوف شهادت میدهد:

«(استالین) یکروز به من گفت: «[فردی خبر خیلی مهمی را درباره مقاصد دولت هیتلر به من داده اما ما کمی در مورد آنها تردید داریم].» «او شاید درباره ریچارد سورج صحبت میکرد (جاسوس سرشناس شوروی)».^{۵۲}

بر اساس اظهارات ژوکوف، سازمان جاسوسی شوروی مسئولیت پیش بینی اشتباه در مورد تاریخ حمله را میپذیرد. در ۲۰ مارس ۱۹۴۱ رهبر آنها ژنرال گولیکوف گزارش بسیار مهمی را به استالین ارسال نمود: حمله میان ۱۵ می تا ۱۵ ژوئن رخ میداد.

اما نتیجه گیری، گولیکوف نوشت که این احتمالاً «خبر گمراه کننده ای بود از جانب انگلیس و یا شاید سازمان جاسوسی آلمان» بر اساس حدسیات گولیکوف حمله احتمالاً «پس از پیروزی (آلمان) بر انگلیس رخ میداد».^{۵۳}

مارشال تیموشنکو در ۱۳ ژوئن بمنظور دادن هشدار به نیروهای نظامی به استالین تلفن زد. «ما در مورد آن فکر میکنیم» استالین پاسخ داد. روز بعد، تیموشنکو و ژوکوف بازگشتند. استالین به آنها گفت: «پیشنهاد شما اینه که بسیج کنیم، به نیروهای نظامی هشدار بدیم و اونارو به مرزهای غربی منتقل کنیم؟ این به معنای جنگه! آیا شما اینو فهمیدید یا نه؟!»

ژوکوف پاسخ داد که بر اساس اطلاعات سازمان جاسوسی آنها بسیج لشگرهای نظامی آلمان کامل شده بودند. استالین پاسخ داد: «شما نباید هر چیزی را که در گزارش سازمان جاسوسی میداد قبول کنید.» در همان لحظه خروشچف به استالین تلفن زد. ژوکوف اشاره میکند: «ما از پاسخهای او دریافتیم که آنها در مورد کشاورزی صحبت میکردند.

استالین پس از لحظه ای گوش دادن گفت «[خوبه]». «ان. اس خروشچف باید تصویر خوش بینانه ای از برداشت محصول ترسیم کرده باشه».^{۵۴} این اظهار نظر از جانب ژوکوف باور نکردنی است! ما میدانیم که خروشچف به استالین بدلیل «کمبود هشیاری» و «عدم مسئولیت» حمله میکرد. اما همزمان با اینکه ژوکوف، تیموشنکو و استالین در حال ارزیابی یک حمله بزرگ بودند، خروشچف/هشیار در مورد غله و سبزیجات صحبت میکرد.

بعد از ظهر ۲۱ ژوئن بر اساس گزارش یک فراری آلمانی حمله شب بعد انجام میشد. تیموشنکو، ژوکوف و واتونین به محل زندگی استالین فراخوانده شدند: «شاید ژنرالهای آلمانی این فراری را بخاطر ایجاد یک جنگ فرستادن؟»، استالین سوال کرد. تیموشنکو: «ما تصور میکنیم که فراری حقیقتو میگه». استالین: «حالا چکار کنیم؟»

تیموشنکو: «برای هشدار به نیروهای نظامی مستقر در مناطق مرزی باید سرعت دستور العملی ابلاغ بشه». پس از گفتگویی کوتاه افراد نظامی متنی تهیه نمودند که توسط استالین کمی تغییر داده شد. در اینجا خلاصه ای از آن: «من دستور میدهم:

«(آ) در طول شب ۶.۲۱. ۴۱ پستهای آتش در مناطق مستحکم مرزهای کشور بصورتی مخفیانه اشغال شده باشند،

«(ب) قبل از سحرگاه ۶.۲۲. ۴۱ کلیه هواپیماها، از جمله نیروی هوایی، از میدان فرودگاهها ناپدید و بدقت پنهان شده باشند،

«(پ) به کلیه واحدها هشدار و نیروها پراکنده و پنهان شده باشند»^{۵۵}
امضاء تیموشنکو و ژوکوف.

ارسال به مناطق مختلف کمی پس از نیمه شب به پایان رسیده، در همان لحظه ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ آغاز شده بود. خروشچف درباره اولین ماههای جنگ نوشت: «پس از اولین فجایع و شکستهای شدید در جبهه، بنظر استالین این پایان کار بود...» «استالین در حقیقت برای مدتی طولانی عملیات نظامی را رهبری نکرد و انجام هر گونه اقدامی را متوقف نمود. او رهبری فعالانه خود را پس از ملاقات برخی از اعضاء دفتر سیاسی از سر گرفت»^{۵۶}

«در اکتبر ۱۹۴۱ پس از فراخواندن اعضای کمیته مرکزی از سراسر کشور به مسکو، بمنظور برگزاری پلنوم کمیته مرکزی تلاشی صورت گرفت... استالین به ملاقات اعضای کمیته مرکزی و صحبت با آنان نیز تمایلی نداشت. این حقیقت نشان میدهد که در اولین ماههای جنگ روحیه استالین تا چه میزان ضعیف بود»^{۵۷} «النستاین اضافه کرد: «با نوشیدن ودکای قوی، او برای ۱۱ روز مست باقی ماند»^{۵۸}

اجازه بدهید به استالین بازگردیم، مست لایعقل برای ۱۱ روز و خود باخته برای چهار ماه دیگر. استالین، هنگامیکه ژوکوف در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ ساعت ۳،۴۰ صبح او را از بمباران شهرهای مرزی توسط هواپیماهای هیتلر مطلع نمود، به وی گفت که دفتر سیاسی را برای تشکیل جلسه دعوت کند. اعضای آن در ساعت ۴،۳۰ گرد هم آمدند. واتونین آنان را از آغاز پیشروی نیروهای زمینی آلمان با خبر نمود. بلافاصله پس از آن بیانیه جنگ آلمان صادر شد.^{۵۹}

استالین بهتر از هر کس دیگری به بیرحمی و ددمنشی که کشور باید تحمل مینمود واقف بود. او مدت درازی سکوت کرد. ژوکوف این لحظه شگفت انگیز را بیاد میآورد. «استالین

فرد با اراده ای بود، او بزدل نبود. من تنها یکبار او را تا حدودی ناامید دیدم، و آن در سحرگاه ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ بود، هنگامیکه اعتقادش در مورد پرهیز از جنگ نقش بر آب شد.^{۶۰}

پیشنهاد ژوکوف حمله فوری به نیروهای دشمن بود. استالین به او گفت که دستورالعمل را، که در ساعت ۷،۱۵ دقیقه ارسال شد، تنظیم نماید. اما «با در نظر گرفتن توازن نیروها و ارزیابی شرایط نشان داده شد که دستورالعمل بسادگی غیر واقعی بود - و بهمین دلیل هرگز به اجرا گذارده نشد.»^{۶۱} تاکید خروشچف در مورد «صدور فرمان از جانب استالین در مورد عدم پاسخ به آتش آلمان» کاملاً کاذب بود.^{۶۲}

اگر استالین از شنیدن خبر آغاز جنگ تحت تاثیر قرار گرفته بود «پس از ژوئن ۱۹۴۱ و در تمام دوران جنگ کشور را مصممانه اداره و همراه با کمیته مرکزی و دولت شوروی مبارزه مسلحانه و مسائل بین المللی را رهبری نمود.»^{۶۳} استالین در همانزمان، در ۲۲ ژوئن، تصمیم بسیار مهمی را اتخاذ نمود. ژوکوف شهادت میدهد که استالین ساعت ۱۳ همانروز به او تلفن زد و گفت:

«فرمانده هان جبهه های ما فاقد تجربه جنگی هستن و ظاهراً تا حدی گیج شدن. دفتر سیاسی تصمیم گرفته که شما را بعنوان نماینده عمومی ستاد فرماندهی عالی به جبهه جنوب غربی بفرسته. ما مارشال شاپوشنیکوف و مارشال کولیک را هم به جبهه غرب میفرستیم.»^{۶۴} مقرر فرماندهی، دانشکده نظامی و رهبران سیاسی حول مقام رهبری، استالین، بود.

ژوکوف در پایان روز در کیف بود. او به محض ورود بوجود دستورالعملی پی برد که استالین برای آغاز عملیات ضد حمله ارائه نموده بود. به عقیده ژوکوف دستورالعمل شتابزده بود چرا که رئیس ستاد ژنرالها در مورد آنچه که در جبهه ها رخ میداد اطلاعات کافی در اختیار نداشت. با این وجود، در ۲۴ ژوئن، ژوکوف واحدهای نظامی هشتم و پانزدهم را برای آغاز حمله اعزام نمود. آنها «با موفقیت یکی از اولین ضد ضربات خود را بر دشمن وارد آوردند.»^{۶۵}

ژوکوف با دلایل موجه توجه را بسوی «جنگهای پر آب و تاب مرزها در دوران آغازین جنگ»، که به باور وی بدقت مورد مطالعه قرار نگرفته بودند، جلب مینماید. و با دلایل موجه، خروشچف بمنظور پیشبرد توطئه های سیاسی خود این دوران را بعنوان مجموعه ای از اشتباهات تبهکارانه استالین که دفاع را کاملاً مختل نمود، بدرستی ترسیم مینماید.

اما در مقابل حمله رعد آسای نازی، اختلال، شکستها و خسارتهای مهم تا حد زیادی اجتناب ناپذیر بودند. حقیقت مهم اینست که ارتش و کادرهای رهبری آن، قرار داده شده در شرایطی دشوار، مقاومتی مصمم و شگفت انگیز را به نمایش گذاردند. مبارزه قهرمانانه آنان از همان اولین روز شرایط را برای ناکام گذاردن حمله رعدآسا آماده نمود و این تا حد زیادی بخاطر مقاومت شدید استالین امکانپذیر شد.

استالین از همان آغاز ژوئن برای ایجاد یک جبهه ذخیره، تقریباً ۳۰۰ کیلومتر در پشت جبهه، که بمنظور متوقف نمودن دشمن باید موفق به در هم شکستن خطوط دفاعی میشد، تصمیم تعیین کننده ای را اتخاذ نموده بود. در همانروز، جبهه غرب باز و نازیها بسوی مینسک، پایتخت روسیه سفید، هجوم بردند.

بعد از ظهر همانروز استالین، تیموشنکو، ژوکوف و واتونین را برای تشکیل جلسه و مشورت دعوت و به آنان گفت: «فکر کنید و تصمیم بگیرید که در شرایط موجود چه باید کرد». ژوکوف گزارش داد: «کلیه این پیشنهادات مورد تایید استالین قرار گرفتند....»

«ساخت و ساز سیستم دفاعی در دل مناطق سوق الجیشی مسکو، حمله مداوم به دشمن و کنترل پیشروی اش در یکی از خطوط دفاعی، پس از آن سازماندهی یک ضد حمله توسط انتقال نیروهای نظامی برای این منظور از خاور دور همراه با اشکال جدید.»^{۲۶} در ۲۹ ژوئن مجموعه ای از اقدامات اتخاذ شده بودند. استالین آنها را در نطق رادیویی مشهور خود در ۳ جولای ۱۹۴۱ به مردم اعلام نمود. مندرجات آن بخاطر سادگی و استحکام آن به مردم شوروی رسید. استالین گفت:

«دشمن ظالم و سنگدل است. او بدنبال تصرف زمینهای ما که با عرق جبینمان آبیاری شده اند، بدنبال دانه و نفت ما که توسط کارمان تضمین شده اند، است. او بدنبال احیای قدرت زمینداران بزرگ، تزاریسیم، نابودی فرهنگ ملی و موجودیت ملی روسها، اوکراینیها، بلاروسیها، لتونیها، لیتوانیها، استونیها، ازبکها، تاتارها، مولداویها، قفقازیها، ارمنیها، آذربایجانیها و دیگر مردمان آزاد اتحاد جماهیر شوروی و آلمانی نمودن آنان، مبدل نمودن آنان به برده گان اشراف و نجیب زاده گان آلمانی است.»

«از اینرو در اینجا مسئله مرگ یا زندگی دولت و مردم شوروی مطرح است، مسئله این است که مردم باید آزاد بمانند یا به بردگی کشیده شوند...» «مردم ما نباید از جنگ بهراسند و با از خود گذشتگی به جنگ آزادیبخش میهنی ما، جنگ ما بر علیه برده داران فاشیست، بپیوندند.» «ننین، بنیانگذار بزرگ دولت ما میگفت، مهمترین فضیلت ما بلشویکها باید

شهامت، شجاعت، نهراسیدن از مبارزه، آمادگی برای جنگ، همراهی با مردم بر علیه دشمنان کشور باشد...

«ارتش سرخ، نیروی دریایی سرخ، و همه شهروندان شوروی باید از هر اینچ خاک شوروی دفاع و تا آخرین قطره خون برای شهرها و روستاهای ما بجنگند...» «ما باید پشت جبهه ارتش سرخ را تقویت و کلیه اقدامات خود را تابع این عامل نماییم. تمام صنایعمان باید برای تولید هر چه بیشتر سلاحها، مسلسها، گلوله ها، خمپاره ها، توپخانه ها، هواپیماها... با شدت کار کنند.

«ما باید مبارزه ای بیرحمانه را بر علیه اخلاص گران در پشت جبهه، فراریان از جبهه، ایجاد کننده گان ترس و وحشت، ناشران شایعات کاذب به پیش ببریم، و در جهت نابودی جاسوسان، خرابکاران، و چتربازان دشمن تلاش نماییم.....»

«در صورت عقب نشینی واحدهای ارتش سرخ، کلیه تجهیزات متحرک باید تخلیه بشوند، نباید برای دشمن حتی یک موتور، واگن قطار، نه حتی یک پوند گندم یا گالن بنزین، باقی بماند...» «در مناطق اشغال شده بوسیله دشمن، واحدهای پارتیزان، سواره یا پیاده، باید تشکیل بشوند، گروههای خرابکار باید بمنظور مبارزه با نیروهای نظامی دشمن، بمنظور دامن زدن به جنگ چریکی در همه جا، سازماندهی بشوند....»

«به پیش برای پیروزیمان!»^{۶۷}

در ۱۰ جولای جنگ اسمولنسک آغاز شد. هیتلریها پس از تصرف آن شهر به پیشروی بسوی مسکو، ۳۰۰ کیلومتر دورتر، باور داشتند. نبرد اسمولنسک بمدت دو ماه بشدت ادامه داشت. «در دوران آغازین جنگ بزرگ وطن پرستانه، آن نبرد نقش تعیین کننده ای را ایفا نمود... بر اساس اظهارات ژنرالهای آلمانی در این جنگ ۵۰۰۰۰ افسر و سرباز کشته شدند...» «بعنوان نتیجه ما به کسب فرصت، افزایش ذخیره های تعیین کننده و به اجرا گذاردن اقدامات دفاعی در بخش مسکو قادر گشتیم.»^{۶۸} واسیلفسکی بشرح زیر گفت:

«نبرد اسمولنسک... اساس آشفستگی در جنگ رعد آسا را بنیان نهاد...» «این برای آزمایش توانایی جنگی سربازان شوروی و فرماندهان، از جمله فرماندهان عالی و مقام فرمانده ای تجربه با ارزشی بود.»^{۶۹} نازیها در ۳۰ سپتامبر حمله نهایی خود را برای تصرف مسکو آغاز نمودند.

بمنظور ساخت و ساز استحکامات و دفاع ضد تانک حدود ۴۵۰۰۰۰ نفر از جمعیت شهر، ۷۵ درصد زن، بسیج شده بودند. نیروهای نظامی ژنرال پانافیلوف در دفاع از جاده وولوکولامسک نبردی به یاد ماندنی را، جاودانه شده در رمانی بهمان نام اثر آکساندر بک، رهبری نمود.^{۷۰}

مسکو توسط نیروی هوایی آلمان بمباران و بیم و هراس بر جمعیت شهر غالب آمده بود. نازیها تنها ۸۰ کیلومتر با شهر فاصله داشتند. بخشی از دستگاه اداری تخلیه شده بود. اما استالین بماندن در مسکو تصمیم گرفت. نبرد سبعانه تر و شدیدتر و، در اوایل نوامبر، حمله نازیها متوقف شد. استالین پس از مشورت با ژوکوف به انجام رژه سنتی ۷ نوامبر در میدان سرخ مصمم شد. این برای نیروهای نازی که در کنار دروازه های مسکو چادر زده بودند چالشی دشوار بود. استالین نطقی ایراد نمود که در سراسر کشور پخش شد.

«(د)شمن پشت دروازه های لنینگراد و مسکو ایستاده است. «بنا بر محاسباتشان ارتش ما بر اثر اولین ضربات ناپدید و کشور ناگزیر به تسلیم میشود. اما محاسبه آنان بشدت اشتباه بود..... کشور ما – تمام کشور ما – بمنظور تار و مار نمودن دشمن متجاوز خود را بصورتی مشترک، با ارتش و نیروی زمینی و دریایی در یک جبهه مبارزاتی واحد، سازماندهی نموده است....»

«در این لحظه، آیا امکان دارد که ما، در اینکه میتوانیم و باید بر آلمان متجاوز پیروز بشویم تردیدی بدل راه دهیم؟ دشمن به آن نیرومندی نیست که برخی از روشنفکران وحشت زده در آینده او را به تصویر خواهند کشید. یک دیو اما نه به آن وحشتناکی که ترسیم مینمایند....» (رفقا، ارتش سرخ و افراد نیروی دریایی سرخ، فرماندهان و استادان سیاسی، مردان و زنان پارتیزان:

«تمام جهان بشما بعنوان نابود کننده گان گله های راهزن و متجاوز آلمانی نگاه میکند. تحت یوغ متجاوزان آلمانی، مردم به زنجیر کشیده شده اروپا به شما بعنوان ناجیان خود نگاه میکنند. قرعه ماموریت بزرگ نجات به نام شما افتاده است. «سزاوار این ماموریت باشید!....»

«تحت پرچم لنین – به پیش برای پیروزی!»^{۷۱}

نازیها در ۱۵ نوامبر دومین حمله خود را به مسکو آغاز و در ۲۵ نوامبر برخی از واحدها به داخل حومه جنوبی مسکو پیشروی نمودند. اما حمله در ۵ دسامبر تحت کنترل در آمده بود. در این فاصله نیروهای ارسالی جدید از سراسر کشور خود را به مسکو رسانده بودند.

حتی در آن لحظات پرشور، استالین نیروهای استراتژیک ذخیره خود را حفظ کرده بود. روسکوسوفسکی نوشت:

«سیستمهای دفاعی ارتش چنان سست و بی مایه پراکنده شده بودند که احتمال از هم پاشیدگی آنان میرفت. بمنظور ممانعت از وقوع آن شاهکارهای هماهنگ نیروهای نظامی ضروری شد.»^{۷۲} استالین پس از مشورت با کلیه فرماندهان در مورد یک ضد حمله بزرگ، که در ۵ دسامبر آغاز شد، حکمی را صادر نمود. حدود ۷۲۰۰۰۰ سرباز سرخ ۸۰۰۰۰۰ سرباز هیتلری را میان ۱۰۰ تا ۳۰۰ کیلومتر بعقب راندند.

نیروهای نظامی «شکست ناپذیر» آلمان برای اولین بار شکست خورده بودند. فاشیستها در مقابل مسکو، بیش از ۵۰۰۰۰۰ سرباز، ۱۳۰۰ تانک، ۲۵۰۰ توپ، بیش از ۱۵۰۰۰ دستگاه وسایل نقلیه موتوری را از دست دادند. ارتش هیتلر تا آنزمان متحمل چنین خسارتی نشده بود.^{۷۳}

بسیاری نبرد مسکو را نقطه عطف جنگ ضد فاشیست قلمداد مینمایند. این نبرد کمتر از شش ماه پس از آغاز جنگ رعد آسا رخ داد. اراده پایدار، ظرفیت سازماندهی عظیم و مهار مشکلات تعیین کننده بزرگ توسط استالین نقش قابل توجهی را ایفا نمودند.

استالین و جنگ نابود کننده نازی

هنگام اشاره ب جنگ دوم جهانی، بیاد آوردن اینکه این نه یک جنگ بلکه جنگهای بسیاری وجود داشتند، از اهمیت خاصی برخوردار است. جنگ هدایت شده توسط امپریالیستهای انگلیس/آمریکا و فرانسه بر علیه همتای آلمانی خود با جنگ ضد فاشیستی هدایت شده توسط اتحاد جماهیر شوروی وجه مشترک اندکی داشت.

طبقه حاکمه فرانسه در خلال مبارزه خود بر علیه تجاوز هیتلریها برای یک نبرد مرگ و زندگی بر علیه فاشیسم، نه انجام نداد و نه تمایلی به مسلح نمودن توده های زحمتکش داشت. پتن، قهرمان فرانسوی جنگ جهانی دوم، پس از شکست نیروهای نظامیش سند تسلیم را امضاء و به جاسوسی بزرگ مبدل شد.

بورژوازی بزرگ فرانسه در تلاش برای ایجاد نظم جدید آلمانی تقریباً به ناگهان بدنبال هیتلر روان شد. جنگ در غرب کم و بیش جنگی بود «متمدن» میان بورژوازی «متمدن».

هیچیک از اینها در اتحاد جماهیر شوروی رخ نداد. مردم شوروی با جنگی کاملا متفاوت برخورد نمودند، یکی از شایستگیهای استالین داشتن درک بموقع و تدارک مناسب آن بود.

هیتلر پیش از عملیات بارباروسا آنچه را که قرار بود رخ بدهد اعلام نموده بود. ژنرال هالدر در دفتر وقایع روزانه خود از نطقی ایراد شده توسط هیتلر برای ژنرالهایش در ۳۰ مارس ۱۹۴۱ یادداشت برداشت. پیشوا از جنگ پیش رو با اتحاد جماهیر شوروی صحبت کرده بود:

«نبردی میان دو ایدئولوژی. جزای قاطع بلشویسم: این یک جنایت غیر اجتماعی است. کمونیسم خطرناک ترسناک برای آینده... این نبرد نیست نابود کننده. در صورت عدم نگاه به مسئله بدین شیوه، اگر چه هنوز به در هم کوبیدن دشمن قادریم، اما پس از سی سال، یکبار دیگر با مخالفت دشمن کمونیست روبرو خواهیم شد. ما جنگ را بخاطر نگاه داشتن دشمن خود به پیش نمیبریم...» «نبرد بر علیه روسیه: نابودی کمیسرها و بلشویک و روشنفکران کمونیست.»^{۷۴}

توجه داشته باشید که این گفتگو به یک «راه حل نهایی» اشاره دارد، اما نه بر علیه یهودیان. اولین وعده های «جنگ نابود کننده» و «نابودی فیزیکی» در مورد کمونیستها سخن میگویند. و، یقیناً، بلشویکها، شورویها، اولین قربانیان قتل عام جمعی بودند. ژنرال ناجل در سپتامبر ۱۹۴۱ نوشت: «ما بر خلاف دادن غذا و خوراک به دیگر زندانیان (به عبارت دیگر انگلیسیها و آمریکاییها) هیچ وظیفه ای در قبال تغذیه زندانیان بلشویک نداریم.»^{۷۵}

در اردوگاههای آشویتس و خلمنو «زندانیان جنگی شوروی از اولین، یا از جمله اولین کسانی، بودند که بوسیله تزیقات مهلک و استفاده از گاز عمداً بقتل رسانده میشدند.»^{۷۶} در اردوگاههای کار، کشته شده «هنگام سفر» یا تحت «شرایط مختلف دیگر»، ۳۲۸۹۰۰۰ زندانی جنگی شوروی وجود داشتند! هنگام شیوع بیماریهای واگیر در بازداشتگاههای زندانیان شوروی، نگهبانان نازی [بخاطر دلایل بهداشتی] «با تیم پرتاب شعله افراد در حال مرگ و مرده گان را همراه با رختخواب شپش زده شان به آتش میکشیدند.»

با احتساب سربازان شوروی «که بسادگی در نقطه ای که تسلیم شدند بقتل رسیدند»، بیشک میتوان به رقمی بالغ بر ۵۰۰۰۰۰۰ زندانی ترور شده دست یافت.»^{۷۷} بنابراین اولین کارزارهای قتلعام، در حقیقت بزرگترین، بر علیه مردم اتحاد جماهیر شوروی، از جمله یهودیان شوروی، براه افتاده بود. مردم اتحاد جماهیر شوروی دچار بیشترین و متحمل

بزرگترین شمار مرگ و میر شدند (۲۳ میلیون)، اما آنها همچین عزمی راسخ و شهادتی عظیم را به نمایش گذاردند.

تا هنگام فرا رسیدن تجاوز به اتحاد جماهیر شوروی، یهودیان هنوز قتلعام نشده و همزمان، نازیها با مقاومتی جدی برخورد ننموده بودند. اما با گذاردن اولین قدمها بر روی خاک شوروی، آلمانیهای بزرگوار با مخالفانی برخورد نمودند که تا آخرین نفس آماده جنگیدن بودند.

دقیقا در اولین هفته ها، آلمانیها، در مقابل یک نژاد پست تر، برده گان، حتی بدتر، در مقابل بلشویکها، متحمل خسارات مهمی شدند! خشم انهدام نازیها در اولین خسارات توده ای متولد شد. زمانیکه فاشیست ددمنش زیر ضربات پرچم ارتش سرخ خونریزی را آغاز نمود، «راه حل نهایی» را برای مردم شوروی در سر میپروراند.

در ۲۶ نوامبر ۱۹۴۱، ۳۰ - مین واحد نظامی آلمان، با اشغال منطقه بزرگی از شوروی، فرماتی را مبنی بر به اسارت گرفتن «[کلیه افراد وابسته به پارتیزانها]»، «کلیه افراد مظنون به داشتن ارتباط با پارتیزانها»، «کلیه اعضای حزب و سازمان جوانان حزب، بعلاوه مستحفظان، «کلیه اعضای سابق حزب»، و «کلیه افرادی که قبل از ورود نیروهای نظامی آلمان و رومانی پستهای رسمی را در اختیار داشتند»، صادر نمود.

ژنرال یودل در ۱ دسامبر ۱۹۴۲، در خلال گفتگویی با هیتلر در مورد جنگ بر علیه پارتیزانهای شوروی، مواضع آلمان را بشرح زیر خلاصه نمود: «نیروهای نظامی ما در جنگ از آزادی عمل کامل برخوردارند: پارتیزانها را دار بزنند، حتی آنها سر و ته آویزان یا به چهار قسمت تقسیم کنند.»^{۷۹}

حیوان صفتی بکار برده شده توسط نیروهای نظامی هیتلری برای پیگیری و از میان برداشتن کلیه اعضای حزب، پارتیزانها، رهبران دولت شوروی و خانواده های آنان زمینه را برای درک هر چه بهتر اهمیت پاکسازیهای سالهای میان ۱۹۳۷-۱۹۳۸ هموار میسازد.

در مناطق اشغال شده، ضد انقلابیون غیر قابل تلفیقی که در ۱۹۳۷-۱۹۳۸ نابود نشده بودند، با دادن اطلاعات در مورد کلیه بلشویکها، خانواده ها و دوستان آنان در مبارزه، در خدمت هیتلر رکاب میزدند. همراه با تشدید جنگ در شرق، حماقت نازیستهای خون آشام بر علیه کل مردم نیز تشدید شد. هیتلر، در صحبت با رهبران اس اس، در ژوئن ۱۹۴۲ گفت:

«در [جنگی که برای نابودی (Vernichtungskampf - نابود سازی) سازماندهی شده بود]، دو، «نژاد و مردم» در جنگی «بدون قید و شرط»، زندانی شده بودند، از یکطرف «این ماده بیشعور، این جماعت، این انسانهای اولیه، یا بهتر این مادون انسانها [Untermenschen]، هدایت شده توسط کمیسرها»، در طرف دیگر، «ما آلمانیها».^{۸۰}

یک ترور بیسابقه ی خونین: آن اسلحه ای بود که نازیها از آن برای ناگزیر نمودن مردم شوروی به تسلیم اخلاقی و سیاسی تلاش نمودند. هیملر گفت: «در خلال نبردها برای تصرف خارکف، هراس قابل توجه از شهرت‌مان و ترویج ترور عامل پیشروی ما شد. این اسلحه ایست فوق العاده که همواره باید تقویت نمود.^{۸۱} و نازیها ترور را تشدید نمودند.

در ۲۳ اوت ۱۹۴۲، دقیقاً ساعت شش، یک‌هزار هواپیما با افکندن بمبهای آتش‌زا بمباران شهر استالین‌گراد را آغاز نمودند. در آن شهر ۶۰۰۰۰۰ نفری، تعداد بسیاری خانه چوبی، تانکهای گازی و تانکهای نفت برای کارخانجات وجود داشتند. یریومینکو، که جبهه استالین‌گراد را فرماندهی میکرد، نوشت:

«استالین‌گراد در مه ای از شعله های آتش، محاصره شده بوسیله دود و دوده، غرق شد. تمام شهر در حال سوختن بود. ابر بزرگی از دود و آتش از کارخانه ها زبانه میکشید. بنظر می‌آمد که ذخیره های نفتی آتشفشانهایی باشند که گدازه های خود را پرتاب میکردند. صدها هزار تن از مردم صلح طلب نابود شدند. در همدردی با قربانیان گرفتار آمده بیگناه در بند فاشیسم بغض در گلو فشرده میشود.»^{۸۲}

برای درک برخی از جنبه های آنچه که بورژوازی آنرا «استالینیسم» مینامد باید تصویر روشنی از این حقایق غیر قابل تحمل در اختیار داشت. در خلال پاکسازی بسیاری از بروکراتهای قاطع، سرخوردگان و تسلیم طلبان - ه تحت تاثیر قرار گرفته، به سیبری فرستاده شدند.

بمنظور برخورد با کشتار نازیها یک حزب سرخورده یا تسلیم طلب هرگز قادر به بسیج و سازماندهی توده ها نمیگشت. و مردم شوروی با آن در شهرهای محاصره شده، در لنین‌گراد و مسکو مواجه شدند. و حتی در دوزخ استالین‌گراد، مردان و زنانی که جان سالم بدر برده بودند، هرگز تسلیم نشدند و، سرانجام، در ضد حمله شرکت کردند!

در ژوئن ۱۹۴۱ در خلال تجاوز آلمان ژنرال پاولف، فرمانده جبهه غرب، صحنه هایی از عدم لیاقت و سهل انگاری بزرگ را به نمایش گذارد. نتیجه از دست رفتن مینسک، پایتخت

روسیه سفید در ۲۸ ژوئن بود. استالین، پاولف و همکاران وی را به مسکو فراخواند. ژوکوف میگوید که «به پیشنهاد مشاوران نظامی جبهه غرب»، آنها محاکمه و تیرباران شدند.^{۸۳}

النستاین البته مینویسد که «استالین به ترور زیردستان خود ادامه داد».^{۸۴} اما، رهبری شوروی، مواجه شده با بربریت نازی، ناگزیر به نشان دادن نگرشی مصمم و استقامتی فوق العاده بود، بهر حرکت غیر مسئولانه ای باید قاطعانه برخورد میشد.

خونخواران فاشیست پس از دریافت زخمهای مهلک، با شتشوی خود در حمام خون و قتلعام مردم اتحاد جماهیر شوروی که در جنگ آنان گرفتار آمده بودند، در جهت تقویت جرئت و شهامت خود تلاش نمودند. هیملر در ۱۶ دسامبر ۱۹۴۳ در ویمار اعلام نمود:

«من، هنگامیکه در روستایی بمنظور برقراری نظم و ترتیب ناگزیر به انجام اقداماتی بر علیه پارتیزانهای یهودی و کمونیست میشدم، بصورتی برنامه ریزی شده فرمان قتلعام زنان و کودکان کمیسرها و پارتیزانها را صادر مینمودم. با توجه به نارضایتیمان، من اگر کودکان مملو از نفرت این مادون انسانها را در جنگ میان انسان و غیر انسان میپذیرفتم، یک ترسو و یک تبهکار بشمار میامدم. ما اینرا همواره در ذهنمان داشتیم که در نبردی بدوی، طبیعی و کاملاً رادیکال درگیر بودیم».^{۸۵}

در سخنرانی دیگری در ۲۴ آوریل ۱۹۴۳، در خارکف، رئیس اس اس گفت: «به چه طریقی ما به انتقال بخش بزرگی از مردم، زنده یا مرده، از روسیه نائل خواهیم آمد؟ ما تنها در صورت کشتار و زندانی کردن آنان، با وادار نمودنشان به انجام کار دشوار و بازگرداندن (برخی از مناطق) به دشمن، فقط پس از تخلیه کامل آنان از جمعیت، به این هدف دست خواهیم یافت. بازگرداندن به روسیه خطایی بزرگ بود».^{۸۶}

در ادبیات بورژوازی بر روی این حقیقت، کشتار باورنکردنی که نازیها در اتحاد جماهیر شوروی بر علیه اولین کشور سوسیالیستی و بر علیه کمونیستها مرتکب شدند، اغلب بصورتی برنامه ریزی شده سرپوش گذاشته شده و یا دستکم جلوه داده شده است.

این سکوت هدف روشنی را دنبال مینماید. ناآگاهان از جنایات دهشتناک انجام شده بر علیه اتحاد جماهیر شوروی احتمالاً استالین را یک «دیکتاتور» قابل مقایسه با هیتلر قلمداد مینمایند. بورژوازی بمنظور انتشار هر چه بهتر وجوه مشترک خود با نازیسم بر روی قتل عام ضد کمونیست سرپوش میگذارد: نفرت غیر منطقی از کمونیستها، نفرت طبقاتی از

سوسیالیسم، و جهت گذاردن سرپوش بهتر بر روی کشتار بزرگ جنگ قتلعام دیگری، قتلعام یهودیان، را برجسته مینماید.

آرون جی. مایر، که پدرش یک چپگرای صهیونیست بود، در کتابی بسیار خوب نشان میدهد که کشتار یهودیان زمانی آغاز شد که نازیها برای اولین بار متحمل خسارات سنگینی شده بودند. این در ژوئن- جولای ۱۹۴۱ در مقابل ارتش سرخ بود. حیوان صفتی بر علیه کمونیستها با شکستهای غیر منتظره ای که احساس شکست ناپذیری *Übermenschen* (سوپرمن) را تخریب نمود، که هالوکوست را نتیجه داد، دنبال شد.

«کشتار یهودیان، در آتش جنگی بهت آور بخاطر تصرف نامحدود فضای آزاد از روسیه، بخاطر متلاشی نمودن رژیم شوروی، و نابود نمودن بلشویسم بین المللی، پدیدار شد.... بدون عملیات بارباروس نه فاجعه یهودی و نه «راه حل نهایی» رخ میداد و نه قادر به رخ دادن بود.^{۸۷} نازیها در خلال کنفرانس وانزه در ۲۰ ژانویه ۱۹۴۲، زمانیکه در جبهه روسیه به رویارویی با شکستها ناگزیر گشتند، در مورد یک «راه حل نهایی سراسری» برای «مسئله یهودیان» تصمیم گرفتند.

نازیها نفرت خود را از «بلشویسم یهودی» برای سالها ابراز نموده بودند، بلشویسم به بدترین اختراع یهودیان مبدل گشته بود. مقاومت مصمم بلشویکها نازیها را از تمام کردن کار دشمن اصلی خودشان بازداشت. بدین ترتیب نازیها خشم خود را معطوف یهودیان نمودند که با غضبی کور قتلعام شدند.

اغلب یهودیان، بدلیل اتخاذ سیاستی آشتی جویانه از جانب بورژوازی بزرگ یهودی در قبال دولت هیتلری، هر از گاهی حتی جاسوسی، خود را به معدوم کننده گان خود تسلیم نمودند. اما کمونیستهای یهودی که با روحیه ای انترناسیونالیستی انجام وظیفه مینمودند با نازیها جنگیدند و برخی از یهودیان چپ را به مقاومت هدایت نمودند.

بخش اعظم یهودیان فقیر با گاز خفه شدند. اما بسیاری از یهودیان ثروتمند به آمریکا گریختند و پس از جنگ در خدمت امپریالیسم آمریکا، به پل آن بسوی خاور میانه، اسرائیل، مبدل گشتند. آنها در مورد هالوکوست بطور مشروح گفتگو نمودند، اما از زاویه هواداری از اسرائیل، و همزمان آزادانه بر ضد کمونیست سخن گفتند و بدین ترتیب بخاطر آن یهودیان کمونیستی توهین نمودند که واقعا با نازیها جنگیده بودند..

ما با عبارتی در مورد اینکه هیتلر نازیها را چگونه برای قتل عام وحشیانه ۲۳ میلیون شهروند شوروی آماده نمود پایان میبریم. او بمنظور مبدل نمودن این افراد به ماشینهای مرگ به متقاعد نمودن آنان به اینکه بلشویکهای مادون انسان یک حیوان بودند ناگزیر بود.

«هیتلر به ارتش خود در مورد اینکه نیروهای نظامی دشمن [عمدتا از هیولا، نه سربازان، تشکیل شده بودند] هشدار و آنان را بجنگ با سببیت حیوان/مانند مقید نموده بود.»^{۸۸}

هیتلر بمنظور ترغیب نیروهای نظامی به کشتار کمونیستها به آنها گفته بود که استالین و دیگر رهبران شوروی «تبهکاران آغشته به خون بودند... [که] یک میلیون تن از روشنفکران برجسته [روسی] را در یک عطش عنان گسیخته در پی خون کشته و از ریشه [برکنده]..... [و] بیرحمانه ترین ظلم و ستم اعصار را بر علیه آنها اعمال نموده بودند.»^{۸۹}

«آن یهودی سفاک به مردم ظلم میکرد. نزدیک به ۳۰ میلیون نفر را (گاهی با شکنجه های غیر انسانی) و یا با سببیتی واقعی و واپسگرایانه، با دادن گرسنگی کشت.»^{۹۰} بدین ترتیب، برای هیتلر، دروغ «سی میلیون قربانی استالینسیم» در خدمت آمادگی روانی بربریسم نازی و کشتار کمونیستها و پارتیزانها قرار گرفت.

توجه داشته باشید که هیتلر ابتدا لنین را برای «سی میلیون قربانی» مورد سرزنش قرار داد. این دروغ منزجر کننده در همانزمان در سال ۱۹۲۶ در mein Kampf مبارزه من، مدتها قبل از پاکسازیها و ایجاد تعاونیها ظاهر شده بودند! هیتلر با حمله به بلشویسم/یهودی نوشت:

«یهودی تقریبا ۳۰ میلیون نفر را با سببیتی شیطانی، تحت شکنجه های غیر انسانی کشت و یا گرسنگی داد.»^{۹۱} برژینسکی، ایدئولوگ رسمی امپریالیسم آمریکا، نیم قرن بعد این دروغهای نازی را، لغت به لغت مطرح نمود: «ارزیابی شمار (قربانیان استالین) میان کمترین رقم بیست میلیون و بالاترین رقم چهل میلیون مطلقا زیاده گویی نیست.»^{۹۲}

شخصیت و صلاحیت نظامی استالین

تجاوز هیتلری اتحاد جماهیر شوروی را در حمام خون و آهنی غرق نمود که از کلیه صحنه های وحشتناک دیده شده در جهان تا آنزمان پیشی گرفت. در تاریخ بشریت چنین آزمایش وحشتناکی، چنین خشونت بیرحمانه ای به مردم، کادرها و رهبران آنان هرگز تحمیل نشده

بود. تحت چنین شرایطی تظاهر، توجیه یا تلاش در حفظ خود با عبارات یا اقدامات پوچ غیر ممکن بود.

برای استالین، رهبران برجسته حزب و کشور لحظه حقیقت فرا رسیده بود. جنگ وسیله ای بود برای ارزیابی اخلاق و توان سیاسی، اراده، استقامت و صلاحیتهای سازماندهی و فراست وی. همزمان توسط هیترلیها و راستگرایان محترم تر کلیه «حقایق»، افشاء شده در مورد استالین به شیوه ای مغرضانه باید مورد آزمایش قرار میگرفتند:

جنگ بدون شک «دیکتاتور» بودن استالین را نشان میداد، که «قدرت شخصی» او «کوچکترین تقابلی» را نمیپذیرفت، «حکم مطلق» که به دلایل توجهی نمینمود، مردی با «هوشی متوسط»، و غیرو.

پس از گذشت نیم قرن از جنگ، این تهمتها، که در آنزمان توسط شنیعترین دشمنان سوسیالیسم مطرح شدند، دوباره به «حقایقی» عمده مبدل گشته اند. بورژوازی بین المللی با گذشت زمان موفق به تحمیل «حقایق» انحصاری طبقه خود به محافل روشنفکری شد. در عین حال جنگ جهانی دوم، خود بمنظور محکوم نمودن این «اکاذیب»، که برای حفظ سرمایه داری، سیستم استثمار و غارت بسیار ارزشمند بودند، مطالب فراوانی را ارائه نمود.

استالین، یک «دیکتاتور»

ما با اولین «حقیقت بی چون و چرا» آغاز میکنیم، استالین، تنها، دیکتاتور، خواست شخصی خود و اطاعت کامل از خود را تقاضا مینماید. در اینجا خروشچف: «در خلال جنگ میهن پرستانه قدرت متمرکز شده در دستان یک نفر، استالین، به نتایج مهمی منجر شد.^{۹۳} «استالین همه را نمایندگی میکرد، او بر روی کسی حساب نمیکرد و از کسی راهنمایی مطالبه نمینمود.»^{۹۴}

استالین با ترغیب، توضیح و همکاری صبورانه با مردم عمل نمیکرد، بلکه با تحمیل مفاهیم خود اطاعت از خواست خود را مطالبه مینمود. هر کسی که با درک او مخالف بود و در جهت اثبات نظر خود و تصحیح موضع وی تلاش مینمود محکوم به عزل از رهبری جمعی و نابودی متعاقب اخلاقی و فیزیکی میشد.^{۹۵} «یک سوء ظن بیمارگونه در وی عدم اعتمادی عمومی را ایجاد نموده بود.... موقعیتی که در آن هیچکس قادر به بیان خواست خود نبود.»^{۹۶}

النستاین رد پای خروشچف را دنبال نمود. او از تقبیح «دیکتاتوری شوروی»، که استالین «به تمام زیردستان خود مظنون بود»، کاملاً خشنود است. «اشتباهات رهبری استالین در اولین ماههای جنگ نتایج غم انگیزی را سبب شد، اما این در درجه اول بخاطر دیکتاتوری شوروی بود.»^{۹۷}

واسیلفکسی، رسماً معاون ژوکوف، رئیس ستاد ژنرالها بود. او در می ۱۹۴۲ به مقام رئیس ستاد ژنرالها منصوب و در سراسر دوران جنگ در کنار استالین کار کرد. «فرمانده کل در تشریح یک تصمیم تعیین کننده عملیاتی یا در کند و کاو مسائل تاثیر گذار بر روی هدایت جنگ افراد مسئولی را فرامیخواند که در قبال مسئله بصورتی مستقیم وظیفه ای بر عهده داشتند. ... او برخی از اعضای مشاوران نظامی جبهه را جهت محاسبه، بررسی یا تایید تصمیم ویژه ای که با کنترل عملیات جنگی در ارتباط بود بصورت دوره ای احضار مینمود.....»

«توسط فرمانده کل قوا در محفلی کوچک، پیش نویس ابتدایی تصمیمی تعیین کننده برای انجام طراحی میشد. اینها معمولاً تعدادی از اعضای دفتر سیاسی و کمیته دولتی دفاع بودند.... این کار اغلب چند روزی طول میکشید. در طی همین زمان فرمانده کل قوا با فرماندهان و اعضای مشاوران نظامی جبهه های مربوطه مشورت میکرد.»

توجه داشته باشید که کمیته دفاع، به ریاست استالین، مسئولیت رهبری کشور را بر عهده داشت و کلیه ارگانها را در دستان خود متمرکز نموده بود. واسیلفکسی ادامه داد:

«کمیته مرکزی دفتر سیاسی و رهبری ارتش همواره به تصمیمات گرفته شده جمعی تکیه مینمودند. بهمین دلیل تصمیمات تعیین کننده گرفته شده ی جمعی، و طراحی شده توسط فرمانده ارشد بعنوان قانون با شرایط جبهه ها تطبیق داده میشدند، حال آنکه درخواست مطالبه شده از مجریان واقع بینانه بودند.»^{۹۸} واسیلفکسی همچنین تصور میکرد که شیوه کار استالین در خلال جنگ استالینگراد و سپس حمله بزرگ بر علیه هیتلریها تکامل یافت.

«برای استالین بعنوان فرمانده کل قوا نقطه عطف بزرگ در سپتامبر ۱۹۴۲، هنگامی بدست آمد که موقعیت بسیار وخیم شد و در رابطه با عملیات نظامی به یک رهبری قابل انعطاف و مجرب نیاز ویژه ای احساس میشد. او به تکیه بر تجربیات جمعی ژنرالها دائماً ملزم بود. از آن پس ما اغلب از او میشنیدیم که بگوید: «ای هیولا چرا اینو نگفتی!»

«استالین از آنزمان به بعد قبل از اتخاذ تصمیم در مورد مسائل مهم در ارتباط با جنگ، توصیه دریافت و همراه با معاون خود، اعضای ستاد ژنرالها، رهبر رئوسای وزارتخانه های کمیساریای دفاع خلق، فرمانده هان جبهه ها، و کمیسرهای خلقی مسئول صنایع دفاع، در مورد آن صحبت میکرد»^{۹۹} ژنرال شتمنکو در خلال سراسر جنگ، ابتدا بعنوان رهبر علمیات سپس بعنوان معاون رئیس ژنرالها، برای ستاد ژنرالها کار کرد.

«من باید بگویم که استالین تصمیم نمیگرفت و در مورد مسائل مهم جنگ، به تنهایی بگرفتن تصمیم مایل نبود. او در این فضای پیچیده ضرورت کار جمعی را کاملا درک میکرد و آنهایی را که در این و یا آن مسئله نظامی متخصص بودند شناسایی و بر روی نظرات آنها حساب کرده و حق هر یک از آنها را ادا مینمود»^{۱۰۰} ژوکوف گفتگوهای روشن و شفاف بسیاری را تشریح و بر روی شیوه های استفاده شده در جهت حل آنان تاکید نمود:

«در نشستهای کمیته اغلب جر و بحثهای تندی رخ میداد. دیدگاهها با عبارات مشخص و شدید بیان میشدند...» در صورت عدم حصول توافق در نشستی، کمیسیونی متشکل از نمایندگان طرفین افراطی سریعاً تشکیل میشد، این کمیسیون به انجام توافق و ارائه گزارش پیشنهاداتی عملی ناگزیر بود... «در خلال جنگ توسط کمیته دولتی برای دفاع، در مجموع چند ده هزار بیانیه در مورد ارتش و مسائل اقتصادی تصویب شد»^{۱۰۱}

تصویر خروشچف از استالین، «مردی تنها که بکسی تکیه نمیکرد»، توسط حادثه ای در خلال جنگ، در آغاز اوت ۱۹۴۱ که خروشچف شخصا و فرمانده کیرپونوس در آن دخیل بودند جعل شده است. واسیلفسکی که حکایت را بخاطر داشت، احتمالاً به آن بخش از گزارش محرمانه خروشچف فکر میکند که میگوید «در آغاز جنگ ما حتی به اندازه کافی اسلحه در اختیار نداشتیم»^{۱۰۲}.

استالین تایید رسمی خود را برای حمله ای که در ۵ اوت ۱۹۴۱ آغاز میشد به خروشچف ارائه، اما همزمان از وی تدارک خط دفاعی را درخواست نموده بود. استالین توضیح داد که در جنگ، «شما مجبورید که برای بد و حتی خیلی بد بعلاوه خوب تدارک ببینی. این تنها راه اجتناب از اشتباهات است». اما خروشچف درخواستهایی غیر منطقی را مطرح نمود، درخواستهایی که مرکز فرماندهی به اجابت آنان قادر نبود. استالین گفت:

«[این مسخره است ... که شما همه چیز را آماده شده از جای دیگه ای بخواهید. یاد بگیر که خودت را تامین و تقویت کنی. واحدهای ذخیره متصل به ارتش را ایجاد و به برخی از

کارخانجات وظیفه ساخت اسلحه، مسلسلها را محول کن، به جنب، دست بکار شو...
لنینگراد ساخت کارخانه راکتهای کاتیوشا را شروع کرده است...»

«[رفیق استالین، همه دستورات شما به اجرا گذاشته میشه. بدبختانه، با راکتهای کاتیوشا
آشنایی نداریم،،،]»

«[افراد شما نقشه هارو دارن، و سال ساخت آنها را گرفتن. این که در مورد شناخت این
اسلحه مهم اینقدر بی تفاوت بودی اشتباه خودتان بوده]»^{۱۰۳} این چنین بود شیوه آموزش
استالین به زیردستان خود، در اینجا خروشچف، که ابتکار، خلاقیت و احساس مسئولیت،
نشان بدهد.

در جولای ۱۹۴۲، روکوسوفسکی، که تا آنزمان ارتش را با موفقیت بسیار هدایت نموده
بود، توسط استالین فرمانده جبهه بریانسک نام گرفت. او که به شایستگی خود اطمینان
نداشت توسط استالین، که وضعیت را توضیح میداد، به گرمی پذیرفته شد. روکوسوفسکی
پایان گفتگو را تشریح مینماید.

«من تمام کرده و در راه رفتن بودم که استالین گفت، «نرو.»
«او به آکساندر پوسکریوبیشف تلفن زد و از وی احضار ژنرالی را خواهش نمود که در
همانزمان از فرماندهی در جبهه برکنار شده بود. گفتگویی بشرح زیر دنبال شد:

«[معتقدید که ما شمارو اشتباهات تنبیه کردیم؟]»

«[بله، به دلیل اینکه نماینده ستاد فرماندهی مزاحم من شد.»

«[چطوری؟]»

«[او در فرامین من دخالت کرد، وقتی که انجام عملی لازم بود کنفرانس برگزار و دستور

العملهای متضاد صادر کرد... کلا تلاشش این بود که فرماندهان را نادیده بگیره.»

«[خوب او موی دماغ شما شد. اما شما فرمانده جبهه بودی؟]»

«[بله.]»

«[حزب و دولت جبهه رو به شما سپردن... تلفن داشتی؟]»

«[بله.]»

«[خوب چرا اینو گزارش نکردی؟]»

«[جرئت نکردم که از نماینده شما شکایت کنم]»

«[خوب، اینهمان چیزیه که ما بخاطر اون شمارو تنبیه کردیم: نداشتن شهامت در اینکه تلفن و گیرنده رو برداری، بخاطر همین در انجام عملیات موفق نشدی.»
«من از دفتر فرمانده کل با این تصور که بعنوان یک فرمانده جدید تکامل یافته و درسی گرفتم، بیرون آمدم. حرف منو قبول کن، من حداکثر استفاده را از آن بردم.»^{۱۰۴} استالین ژنرالهایی را که در دفاع از عقاید خود بصورتی مستقیم، شهامت نداشتند منزوی مینمود.

استالین، یک مجنون

اجازه بدهید که «حقیقت بی چون و چرا» دیگری را در نظر بگیریم: «استالین یک دیکتاتوری شخصی را اداره و اغلب با حالتی جنون آمیز رفتار مینمود، شارلاتان بود و جنگ را بدون شناخت واقعی از شرایط واقعی از محل غیر مسئولانه هدایت میکرد. یکبار دیگر خروشچف، مردی که میخواست به «لنین بزرگ بازگردد» در این مورد مطلبی برای گفتن داشت: «عصبیت و جنونی که استالین به نمایش میگذارد، حتی پس از آغاز جنگ،... خسارات فراوانی را برای ارتش ما بوجود آورد.»^{۱۰۵}

«استالین گفتن حرفهای بیهوده ای را درباره ژوکوف آغاز نمود، از جمله اینکه، (... گفته شده است که ژوکوف قبل از هر عملیاتی در جبهه به این شرح رفتار مینمود: او عادت داشت که مشتی خاک را از زمین بردارد، آنرا بو کند و بگوید، (ما میتونیم حمله رو شروع کنیم یا برعکس، عملیات طرح شده قابل اجرا نیستند)»^{۱۰۶}

«استالین عملیات را بر روی یک ظرف کره ای شکل طراحی میکرد. (کارتون سازی در سالن) بله، رفقا، او عادت داشت که کره ای را بردارد و خط جبهه را بر روی آن نقاشی کند.»^{۱۰۷}

«استالین از موقعیت واقعی جبهه ها درک درستی نداشت. این طبیعی بود چرا که در خلال سراسر جنگ میهن پرستانه از هیچیک از بخشهای جبهه هرگز دیدن نکرد.»^{۱۰۸}

النستاین که جهت حفظ آبروی خود از اشارات احمقانه خروشچف در مورد کره اجتناب میورزد، همچنان به «شیوه های نفرت انگیز رهبری» استالین میتازد: «اشاره بیک حقیقت مهم درباره اعمال استالین در خلال جنگ ضروری است: و آن تقریباً غیبت کامل وی برای جنگجویان و برای مردم غیر نظامی بود. او هرگز به جبهه نرفت.»^{۱۰۹} این است شیوه معرفی استالین توسط ژوکوف، «مجنون عصبی» که تحمل کوچکترین اختلافی را نداشت.

«ستاد کل، بعنوان یک قانون، به شیوه ای منظم، دقیق، کار میکرد. هر کسی شانسی برای ابراز عقیده داشت. «استالین با همه به یک میزان جدی و تقریباً رسمی بود. او با دقت به همه تا به آخر گوش میکرد.»

«ضمناً من، از روی تجربه جنگی، میدانم که با خیال راحت میشد مسائلی را مطرح نمود که احتمالاً استالین را خشنود نمیکرد، در مورد آنها استدلال کرد و مصمصانه حرف خود را به کرسی نشاند. آنهایی که خلاف این را مدعیند، در اشتباهند.»^{۱۱۰}

اجازه بدهید، صحنه فراموش نکردنی ملاقات ژوکوف را با دیکتاتور/کره در دست، برای تقریباً نشان دادن (البته) خط اول جبهه، مورد کند و کاو قرار دهیم. ژوکوف به محض بازگشت نوشت:

«دیدار با استالین بدون داشتن آشنایی کامل با وضعیت ترسیم شده بر روی نقشه و گزارش اطلاعات مردد یا اغراق آمیز (که بدتر بود) غیرممکن بود. استالین پاسخهای اتفاقی را تحمل نمیکرد، او دقت و روشنی کامل را مطالبه مینمود.»

«بنظر میرسید که استالین برای کشف نقاط ضعف گزارشات و اسناد استعداد داشت. او آنها را بسرعت پاره و مسئول اشتباهات را بشدت مواخذه مینمود. او حافظه بسیار خوبی داشت، آنچه را که گفته شده بود به یاد میآورد و برای دادن تنبیه ای شدید شانسی را از دست نمیداد. بهمین دلیل ما اسناد کارکنان را تا جایی که امکان داشت به بهترین نحو طبقه بندی میکردیم.»^{۱۱۱}

و اما ژنرال شتمنکو، او به تهمتهای خروشچف مستقیماً اشاره میکند: استالین از جبهه بازدید نمیکرد، نمیتوانست از واقعتهای جنگ اطلاع داشته باشد. «بنظر ما، فرمانده کل قوا بدیدار از جبهه ها بصورتی منظم قادر نبود. ترک مرکز فرماندهی جهت تصمیم گیری در مورد یک مسئله جزئی، در مورد یک جبهه تنها، حتی برای مدتی کوتاه میتواندست حرکت حساب نشده نابخشودی باشد.»^{۱۱۲}

به باور واسیلفسکی چنین مسافرتی بیفایده بود. استالین در مراکز فرماندهی اطلاعات را با جزئیاتی کامل دریافت مینمود، بدین ترتیب، «او در همان مسکو بدرستی و با سرعت به اتخاذ تصمیمات، قادر بود.»^{۱۱۳} استالین تصمیم گرفته بود که «نه فقط به اطلاعات شناخته شده تهیه شده توسط مراکز فرماندهی، بلکه به ویژگیهای وضعیت معین نیز توجه کند.»^{۱۱۴}

او آنرا چگونه انجام داد؟ استالین کلیه اطلاعات مهم ارسال شده از جانب افسران ستاد ارتش، وزیر دفاع و رهبری سیاسی ارتش سرخ را دریافت مینمود. دانش او درباره وضعیت مشخص در جبهه های مختلف از دو منبع حاصل میشدند. نخست، فرماندهان جبهه ها بصورتی منظم گزارشات را به وی ارسال، سپس بر اساس اظهارات ژوکوف:

«استالین اساس قضاوت خود را از مسائل مهم بر روی گزارشات طبقه بندی شده نماینده گان ستاد ژنرالها، که به منظور ارزیابی از موقعیت و مشاوره با فرماندهان مربوطه در محل به جبهه ها فرستاده میشدند، بر روی نتایج گرفته شده در مراکز فرماندهی و پیشنهادات توسط فرماندهان و بر روی گزارشات مخصوص، استوار مینمود.»^{۱۱۵}

نماینده گان مراکز فرماندهی روزانه گزارشی را برای استالین ارسال مینمودند. واسیلیفسکی در ۱۶ اوت ۱۹۴۳ گزارش مربوط به اولین روز از یک عملیات مهم در نزدیکی خارکف را فرستاد. استالین بسرعت پیغامی را برای او ارسال نمود:

من برای آخرین بار به شما هشدار میدهم، در صورت قصور در انجام وظایف خود در قبال مرکز فرماندهان ارشد، از پست خود بعنوان رئیس ستاد ژنرالها عزل و از جبهه فراخوانده خواهید شد...»^{۱۱۶} واسیلیفسکی بهت زده و مبهوت بود اما از این «خشونت» رنجیده نشد، او نوشت:

«رفتار استالین با همه یکسان و قاطعانه بود. او از تمام نمایندگان مرکز فرماندهان ارشد درخواستی مشابه داشت... احساس من اینست که بخاطر کنترل موثر خصومتها فقدان هر آسان گیری نسبت به یک نماینده ارشد مرکز فرماندهی قابل توجیه بود. استالین جریان حوادث را در جبهه ها با دقت بسیار دنبال مینمود، در مقابل کلیه تغییرات در آنها بسرعت عکس العمل نشان میداد و کنترل نیروها را بصورتی پایدار و محکم در دستان خود نگاه میداشت.»^{۱۱۷}

بر خلاف ادعای خروشچف که عدم مسئولیت و شیادی را در استالین دیده بود، واسیلیفسکی که بمدت ۳۴ ماه در کنار استالین کار کرده بود، شیوه کار دومی را بشرح زیر تجزیه و تحلیل نمود: «استالین به ایجاد یک شیوه کاری موثر در مرکز فرماندهان ارشد توجه خاصی را مبذول مینمود. با بازگشتی به پاییز ۱۹۴۱، میتوان دید که آن شیوه خود را توسط اتکاء به تجربه جمعی، در ارائه طرحهای عملیاتی و تعیین کننده، میزان بالایی از سختگیری، ابتکار، ارتباط مداوم با نیروهای نظامی و دانشی دقیق از موقعیت در جبهه، متمایز مینماید.

«استالین بعنوان فرمانده کل قوا بشدت سختگیر بود، کیفیتی که قابل توجه بود، بخصوص در زمان جنگ. او بی نظمی در کار یا نیمه کاره گذاردن کاری را هرگز نمیبخشید.»^{۱۱۸}

یک مثال دقیق بصورتی متقاعد کننده نشان میدهد که روشهای «رهبری غیر مسئولانه» استالین واقعا چگونه عمل مینمودند. در آوریل ۱۹۴۲ یک حمله ارتش سرخ برای آزادی کریمه ناکام ماند. فرمانده کل برای توقف حمله و سازماندهی دفاعی نامفهوم فرمانی صادر نمود. ۲۱ لشکر شوروی با ده لشکر نازی درگیر شدند. اما در ۸ می نازیها حمله و دفاع شوروی را در هم شکستند. مکلیس، نماینده فرمانده کل و یک همصحبت نزدیک استالین گزارش خود را فرستاد، که فرمانده ارشد پاسخ داد:

«شما بعنوان ناظری از بیرون، که مسئولیتی در قبال مسائل جبهه کریمه ندارد، در حال اتخاذ موضع عجیبی هستید. این موضع شاید مناسب باشد اما بشدت خفت آور است. شما در جبهه کریمه نه یک ناظر بیرونی، بلکه نماینده مرکز فرماندهان ارشد، مسئول کلیه موفقیتها و شکستهای جبهه و موظف به تصحیح فرامین اشتباه در محل هستید.

شما همراه با فرمانده، مسئول تضعیف فالانژ چپ در جبهه هستید. اگر [تمام شرایط نشانگر این بودند که دشمن در آن صبح خیال حمله داشت] و شما کلیه اقدامات را جهت دفع دشمن اتخاذ نکردید، فقط خودتان را در انتقاد منفعل محدود نموده اید، بدترین چیز برای شما»^{۱۱۹}

استالین بروکراسی و شیوه های رهبری ظاهرپرستانه را کاملا مورد انتقاد قرار داد.

«رفقا کوزلف و مکلیس تصور میکردند که کار اصلی آنان صدور فرمان و صدور فرامین همه آن کاری بود که جهت کنترل نیروها ناگزیر به انجام آن بودند. آنها درک نمیکردند که صدور یک فرمان فقط آغاز کار است و اینکه کار فرماندهی ارشد تضمین انجام فرمان، رسیدن آن به نیروهای نظامی، و کمک به نیروها برای سازماندهی آن جهت به پیش بردن فرمان فرمانده است.

همانطور که تجزیه و تحلیل از جریان عملیات نشان داد، فرمانده جبهه فرامین خود را بدون محاسبه شرایط در جبهه، بیخبر از موضع واقعی نیروها نظامی صادر، و فرمانده حتی تحویل فرامین خودش را به نیروهای نظامی تضمین ننموده بود.... در خلال روزهای حساس عملیات، فرمانده جبهه کریمه و رفیق مکلیس بجای گرفتن تماس شخصی با فرماندهان ارتش و مشارکت شخصی در جریان عملیات وقت خود صرف جلسات طولانی بی فایده شورای نظامی نموده بودند.

«وظیفه فرماندهان ما پایان دادن به شیوه های مضر رهبری پروکراتیک و کنترل نیروهاست، آنها نباید خود را با صدور فرمان خشنود سازند، بلکه هر چه بیشتر از نیروهای نظامی، سربازان و لشگرها بازدید کنند و به زیردستان خود برای عملی نمودن فرامین یاری رسانند.

وظیفه ستاد فرماندهی، کمیسرها و افسران سیاسی ما ریشه کن نمودن کامل عناصر بی انضباط در میان فرماندهان، در میان کلیه رتبه ها، است.»^{۱۲۰} استالین در خلال سراسر جنگ مصممانه بر علیه هر گونه بی مسئولیتی یا نگرش پروکراتیکی جنگید. او بر روی حضور واقعی در محل اصرار داشت.

استالین «هوش متوسط»

ما با سومین «حقیقت» درباره شخصیت استالین پایان میبریم: فردی سرد و خشن با هوشی متوسط، بدون توجه به ممنوع خود، و چیزی نداشت بجز دشمنی برای دستیاران خود.

در حقیقت فردی که ظرف چهار سال جنگ وحشتناک هر روز به «تحمل» استالین ناگزیر بود تصویر کاملاً رادیکال و متفاوت دیگری را از آن هیولا ارائه میدهد. در اینجا تشریح ژوکوف از «ارباب» خودش:

«هر چند لاغر، در ظاهر معمولی و باریک در قد و قامت، استالین با این وجود شخص با ابهتی بود. آزاد از ظاهر سازی و ادا و اطوارها، او قلب مخاطباتش را به تسخیر خود در میآورد. بازدید کننده گانش بصورتی نامتغیر مورد اصابت صداقت و شیوه نامحدود سخنوری وی قرار گرفته، و توسط توانش در بیان افکارش به روشنی تحت تاثیر قرار میگرفتند، خصوصیت تحلیگرانه ذاتی، فضل و دانش و حافظه قوی وی، تک تک آنها، افراد کارکشته و کله گنده را نیز به هر چه محکمتر بستن کمر بندهای خود و [گوش بزنگ] بودن ناگزیر مینمود.»^{۱۲۱}

«استالین نه فقط صاحب یک هوش طبیعی بسیار فوق العاده، بلکه دارای دانشی شگفت انگیز و گسترده نیز بود. من در خلال نشست دفتر سیاسی، کمیته دفاع و در خلال کار دائم در مرکز فرماندهان ارشد شاهد توانایی تحلیگرانه وی در بررسی مسائل بودم. او با دقت به سخنرانان گوش میداد.... گاهی سوالاتی را مطرح و نظراتی ارائه، و در پایان گفتگوها نتایج خود را دقیقاً تدوین و مسائل را جمع بندی مینمود.»^{۱۲۲}

«ظرفیت بی اندازه اش برای کار، سرعت و توانش در درک جمله ای از یک کتاب و حافظه قوی وی – کلیه اینها او را در طی یک روز قادر به مهار اطلاعات واقعی بسیار زیادی مینمود که تنها توسط فردی استثنایی عملی بود.»^{۱۲۳} و اسیلفسکی با اضافه نمودن چند نظر به این توصیف چگونگی ارتباط استالین با دیگران را به تصویر میکشد: «استالین.... استعداد شگرفی برای سازماندهی داشت. او بشدت کار میکرد، اما میتوانست دیگران را نیز با تمام ظرفیتشان به انجام کار وادار و هر آنچه را قادر به ارائه آن بودند با فشار بیرون میآورد.»^{۱۲۴}

«او دارای حافظه فوق العاده خوبی بود.... استالین نه تنها نام فرماندهان جبهه ها و ارتش، و آنها بیش صد نفر بودند، بلکه همچنین تعداد زیادی از فرماندهان نیروهای نظامی و لشگرها، بعلاوه افسران کمیساریای دفاع توده ای را میدانست، در اینجا از کارکنان مرکز و منطقه ای حزب و دستگاه دولتی صحبت نمیکنم.»^{۱۲۵} علاوه بر این، وی شخصا شماری از سازنده گان هواپیما، توپ و تانک را میشناخت. او اغلب آنان را فرا خوانده و سوالات دقیقی را برایشان مطرح مینمود.^{۱۲۶}

شایستگیهای نظامی استالین

چگونه میتوان شایستگیهای نظامی فردی که ارتش و مردم اتحاد جماهیر شوروی را در خلال بزرگترین و وحشتناکترین جنگی که تاریخ بشریت تا کنون شاهد آن بوده است مورد ارزیابی قرار داد؟ در اینجا جمعبندی خروشچف:

«استالین با تمام توان خود را بعنوان یک رهبر مقتدر محبوب نمود.... برای مثال اجازه بدهید که به فیلمهای تاریخی و نظامی خودمان نگاهی کنیم....، آنها حال ما را منقلب میکنند. هدف واقعی آنها تبلیغ ستایش از استالین بعنوان یک نابغه نظامی است.

«نه استالین، بلکه حزب در مجموع، دولت شوروی، ارتش قهرمان ما، رهبران شایسته و سربازان شجاع آن، تمام مردم شوروی – اینها کسانی هستند که پیروزی در جنگ میهن پرستانه بزرگ را تضمین نمودند. (تشویق تند و طولانی).»^{۱۲۷}

این استالین نبود! نه استالین، بلکه حزب. و حزب احتمالا از روح القدس فرمان و دستور العمل دریافت مینمود. خروشچف بمنظور کاستن نقش استالین به ستایش از حزب، به مبارزه جمعی واحد تظاهر مینمود. استالین با سازماندهی پرستش شخصیت پیروزی را که توسط «تمام» حزب بدست آمده بود غصب نمود. تو گویی استالین مهمترین رهبر حزب

نبود. کسی که در سراسر جنگ، ظرفیت انجام کار، استقامت و آینده نگری بزرگی را به نمایش گذارد. تو گویی تصمیمات تعیین کننده نه توسط استالین، بلکه بر عکس توسط زیردستان وی مورد تایید قرار می‌گرفتند.

اگر استالین یک نابغه نظامی نبود، میتوان تنها نتیجه گرفت که بزرگترین جنگ در تاریخ، جنگی که بشریت بر علیه فاشیسم رهبری نمود، بدون وجود نابغه ای جنگی به پیروزی دست یافت، چرا که در این جنگ دهشتناک کسی نقش قابل مقایسه ای را با استالین ایفاء ننمود.

حتی آورل هریمن، نماینده امپریالیسم آمریکا، پس از تکرار کلیشه های ضروری درباره «استالین ستمگر»، به گونه ای متمایز «هوش فوق العاده وی را، که بصورتی اعجاب انگیز جزئیات را درک میکرد، زیرکی و احساس انسانی غیرمنتظره ای که او قابلیت نشان دادن آنرا، لااقل در خلال سالهای جنگ داشت، بیان نمود. من او را مطعتر از روزولت، واقع بینتر از چرچیل، و از جهاتی موثرترین رهبر جنگ دریافتم.^{۱۲۸}

خروشچف عوام فریبانه فریاد زد، «زمانیکه استالین حاضر بود، جایی برای کسی دیگری نبود. کجا بودند رؤسای نظامی ما؟». او چاپلوسی مارشالها را میکرد: آیا این تو نبودی که نابغه واقعی جنگ جهانی دوم بود؟ سر انجام، ژوکوف و واسیلنسکی، دو تن از مهمترین رهبران نظامی، نظرات خود را، به ترتیب ۱۵ و ۲۰ سال پس از گزارش ننگین خروشچف ارائه نمودند. ابتدا نظر واسیلنسکی.

«فرایند رشد استالین بعنوان یک ژنرال... پس از استالینگراد به مرحله بلوغ رسید و بخصوص نبردهای کورسک مقام وی را تا عالیرتبه ترین رهبر استراتژیک بالا برد. استالین از آن پس در چهارچوب جنگ مدرن فکر کرد و از کلیه مسائلی که در ارتباط با تدارک انجام عملیات قرار داشتند درک خوبی بدست آورد.

او در آنزمان به درخواست انجام عملیات نظامی به شیوه ای خلاق قادر بود، با احتساب کامل دانش نظامی، به گونه ای که کلیه عملیات تدارک دیده شده برای متلاشی نمودن و محاصره دشمن بصورتی تعیین کننده و قابل تغییر طراحی شده باشند.

او در تفکر نظامیش بصورت قابل ملاحظه ای به تمرکز وسایل و افراد، بکارگیری متنوع کلیه شیوه های ممکن شروع عملیات و هدایت آنان تمایل نشان داد. استالین با نمایشی از

درک بی نظیر خود از استراتژی نظامی آغاز نمود، روشی که منصفانه از عهده آن بر آمد چرا که در هنر استراتژی سیاسی و بهمان ترتیب عملیاتی استاد بود.

نام ژوزف استالین در تاریخ نظامی یقیناً به ثبت رسیده است. خدمت غیر قابل تردیدش اینست که تحت نظر مستقیم وی، بعنوان فرمانده کل قوا، بود که نیروهای مسلح شوروی در برابر کارزارهای دفاعی ایستادگی و کلیه عملیات حمله ای با همان جلال و شکوه انجام شدند. اما او هنوز، تا آنجایی که قوه قضاوت من اجازه میدهد، هرگز از کمکهای خود صحبتی به میان نیاورده است.

توسط متنی کتبی از جانب نمایندگی کمیته مرکزی دفتر سیاسی فرماندهان جبهه، لقب قهرمان اتحاد جماهیر شوروی و رتبه فرمانده کل قوا به وی اهدا شد... او با سادگی و در کمال صداقت درباره محاسبات غلطی با مردم سخن گفت که در خلال جنگ رخ داد»^{۱۳۰}

«من عمیقاً بر این اعتقاد که استالین، بویژه در نیمه دوم جنگ، نیرومندترین و فوق العاده ترین شخصیت مهم نظامی بود. او با موفقیت و بر اساس موضع حزب بر جبهه ها و کلیه تلاشهای جنگی کشور نظارت نمود.... وی بعنوان یک رهبر مصمم و قاطع جنگ، اما نه بدون جذابیت شخصی خاص، در حافظه من باقی مانده است.»^{۱۳۱}

ژوکوف با ارائه یک مثال کامل از شیوه های رهبری، که توسط مائو سه دونگ ارائه شد، آغاز میکند: گرد آوردن ایده های صحیح توده ها و تبدیل آنان به دستورالعملهایی برای تودهها. «معمولاً شماری از نوآروییهای اساسی مانند، توسعه دهنده شیوه های عملیات تهاجمی توپخانه ای، برنده برتری هوایی، شیوه های محاصره دشمن، تقسیم گروههای محاصره شده و تخریب بخشها، غیرو و غیرو به استالین نسبت داده میشوند.

«کلیه این مسائل عمده در هنر جنگ، نتایج مبارزات با دشمن، نتایج تفکرات عمیق، نتایج تجربیات تیمی بزرگ رهبران برجسته نظامی و نیروهای نظامی هستند.» در اینجا شایستگی استالین در این واقعیت نهفته است که او راهنمایهای ارائه شده توسط متخصصان نظامی را ارزیابی و سپس خلاصه شده و بدرستی - در دستورالعملها، فرامین و قوانین و مقررات - برای رهنمودهای عملی در میان نیروهای نظامی بسرعت ترویج نمود.»^{۱۳۲}

«قبل و بویژه پس از جنگ به استالین بخاطر ایجاد نیروهای مسلح، بسط و گسترش اساسی ارتش شوروی و مهمترین اصول استراتژی، و حتی هنر عملیاتی، نقش عظیمی نسبت داده شد....»

«استالین بر روی تکنیک سازماندهی عملیات جبهه و عملیات توسط گروههای خطوط مقدم مسلط بود، در راهنمایی آنان مهارت داشت و مسائل کاملا پیچیده استراتژیک را بخوبی درک مینمود. او با آغاز استالینگراد توان خود را بعنوان فرمانده کل قوا به نمایش گذارد.

«این هوش طبیعی و بصیرت عمیق استالین بود که وی را در مجموع در هدایت مبارزه مسلحانه یاری نمود. او در موقعیتی تعیین کننده بمنظور سازماندهی مقابله با دشمن و رهبری عملیات تهاجمی بزرگ در یافتن حلقه اصلی قریحه خاصی داشت. او یقینا یک فرمانده کل با ارزش بود.»^{۱۳۳}

1. Stalin, Works, vol. 13, p. 309.
2. Ministry of Foreign Affairs of the U.S.S.R., Documents and Materials Relating to the Eve of the Second World War (New York: International Publishers, 1948). vol. 1, p. 271.
3. Ibid., vol. 2, pp. 110-111.
4. Harold L. Ickes, The Secret Diary of Harold L. Ickes (New York: Simon and Schuster, 1954), p. 705
5. Sipols and Kharmalov, A la veille de la Seconde Guerre mondiale (Moscow: Éditions Novosti, 1973), p. 262.

* (خط دفاعی ماژینو) به فرانسوی (Ligne Maginot) که قبل از جنگ جهانی دوم توسط فرانسویها ساخته شد شامل یک رشته استحکامات به طول ۳۲۲ کیلومتر بود و به منظور دفاع از مرز فرانسه با آلمان ساخته شد.

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AE%D8%B7_%D8%AF%D9%81%D8%A7%D8%B9%DB%8C_%D9%85%D8%A7%DA%98%DB%8C%D9%86%D9%88-8%D9%85%D8%A7%DA%98%DB%8C%D9%86%D9%88

6. Grigori Déborine, Les secrets de la Seconde Guerre mondiale (Moscow: Éditions du Progrès, 1972), p. 35.
7. Winston S. Churchill, op. cit., p. 449.
8. Cited in La grande guerre nationale de l'Union soviétique (Moscow: Éditions du Progrès, 1974), p. 20.
9. G. Zhukov, The Memoirs of Marshal Zhukov (London: Jonathan Cape, 1971), p. 171.
10. Ministère des Affaires Étrangères de Finlande, Documents sur les relations soviéto-finlandaises (Paris: Éditions Flammarion, 1940), pp. 93-95, 109.
11. Jacobsen, op. cit., vol. 1, p. 118.
12. Pavel Zhiline, Ambitions et méprises du Troisième Reich, (Moscow: Éditions du Progrès, 1972), p. 74.
13. Bernard Serrigny, L'Allemagne face à la guerre totale (Paris: Éditions Grasset, 1940), p. 228.
14. Falsificateurs de l'Histoire (Brussels: Éditions ABS, 1948), p. 118.
15. Petite encyclopédie politique du monde (Rio de Janeiro: Éditions Chanteclair, 1943), p. 136.
16. Khrushchev, Secret Report, pp. S36, S38.
17. Zhukov, op. cit., p. 107.
18. Ibid., p. 137.
19. Ibid., pp. 107.
20. Ibid., p. 138.
21. Ibid., p. 139.
22. Ibid., p. 140.
23. La grande guerre nationale, op. cit., p. 33.
24. Zhukov, op. cit., p. 191.
25. Zhukov, op. cit., pp. 198-199. La grande guerre nationale, op. cit., p. 33.
26. Zhukov, op. cit., p. 201. La grande guerre nationale, op. cit., p. 33.
27. Zhukov, op. cit., p. 197. La grande guerre nationale, op. cit., p. 33.

28. Zhukov, op. cit., p. 192.
29. Ibid., p. 180.
30. Ibid., p. 170.
31. Ibid., p. 211.
32. Ibid., p. 173.
33. Ibid., p. 184.
34. Ibid., pp. 185-186.
35. Ibid., p. 213.
36. Zhiline, op. cit., p. 212. Zhukov, op. cit., p. 209.
37. Zhukov, op. cit., p. 196.
38. Ibid., 217-218.
39. Ibid., p. 225.
40. Ibid., p. 226.
41. Ibid., p. 227.
42. Khrushchev, Secret Report, op. cit., pp. S36-S37.
43. Ibid., pp. 37-39.
44. Jean Elleinstein, Staline (Paris: Fayard, 1984), p. 262.
45. Vasilevsky, op. cit., p. 84.
46. Ibid., p. 83.
47. Déborine, op. cit., pp. 73-74.
48. Zhukov, op. cit., p. 224.
49. Sefton Demler, Black Boomerang (London: Secker & Warburg, 1962), pp. 59-60.
50. De Morgen, 23 January 1993, p. 21.
51. Zhukov, op. cit., p. 223.
52. Ibid., p. 228.
53. Ibid., pp. 228-229.
54. Ibid., p. 230.
55. Ibid., pp. 232-233.
56. Khrushchev, Secret Report, op. cit., p. S40.
57. Ibid., pp. S19-S20.
58. Elleinstein, op. cit., p. 269.
59. Zhukov, op. cit., pp 235-236.
60. Ibid., p. 268.
61. Ibid., p. 236.
62. Khrushchev, Secret Report, op. cit., p. S39.
63. Ibid., p. 268.
64. Ibid., p. 238.
65. Ibid., p. 242.
66. Ibid., p. 256.
67. Stalin, The German invasion of the Soviet Union. The Great Patriotic War of the Soviet Union (New York: International Publishers, 1945), pp. 13 -17.
68. Ibid., p. 275.
69. A. M. Vasilevsky, A Lifelong Cause (Moscow: Progress Publishers, 1973), p. 96.
70. Alexandre Beck, La chaussée de Volokolamsk (Paris: Éditions Bordas, 1946).
71. Stalin, The twenty-fourth anniversary of the October Revolution, The Great Patriotic War of the Soviet Revolution, pp. 35-38.
72. K. K. Rokossovsky, A Soldier's Duty (Moscow: Progress Publishers, 1985), p. 87.
73. Vasilevsky, op. cit., p. 128.
74. Jacobsen, op. cit., pp. 119-120. References 285
75. Alan Clark, La Guerre à l'Est (Paris: Robert La-ont, 1966), p. 250.
76. Arno Mayer, Why Did the Heavens Not Darken? The-Final Solution- in History(New York: Pantheon Books, 1988), p. 349.
77. Clark, op. cit., p. 251.
78. Mayer, op. cit., p. 251.
79. Hitler parle à ses généraux (Paris: Albin Michel, 1964), pp. 39-40.
80. Mayer, op. cit., p. 281.

81. Heinrich Himmler, *Discours secrets* (Paris: Gallimard, 1978), p. 191.
82. Eremenko, pp. 153-154.
83. Zhukov, op. cit., p. 260.
84. Elleinstein, op. cit., p. 283.
85. Himmler, op. cit., p. 205.
86. Ibid., p. 187.
87. Mayer, op. cit., p. 234.
88. Ibid., p. 244.
89. Ibid., p. 106.
90. Ibid., p. 101.
91. Adolf Hitler, *Mein Kampf* (New York: Reynal & Hitchcock, 1941), pp. 450-451.
92. Brzezinski, op. cit., p. 27.
93. Khrushchev, *Secret Report*, op. cit., p. S36.
94. Ibid., p. S43.
95. Ibid., p. S13.
96. Ibid., p. S34.
97. Elleinstein, op. cit., pp. 284, 282.
98. Vasilevsky, op. cit., pp. 91-93.
99. Ibid., p. 449.
100. Chtémenko, *L'État-Major général soviétique en guerre* (Moscow: Éditions du Progrès, 1976), vol. 2, p.319
101. Zhukov, op. cit., pp. 267-268.
102. Khrushchev, *Secret Report*, op. cit., p. S38.
103. Vasilevsky, op. cit., p. 99.
104. Rokossovsky, op. cit., pp. 118-119.
105. Khrushchev, *Secret Report*, op. cit., p. S40.
106. Ibid., p. S42.
107. Ibid., p. S41.
108. Ibid., p. S40.
109. Elleinstein, op. cit., p. 285.
110. Zhukov, op. cit., p. 281.
111. Ibid., p. 282.
112. Chtémenko, op. cit., p. 354.
113. Vasilevsky, op. cit., p. 451.
114. Vasilevsky, op. cit., p. 375.
115. Zhukov, pp. 282-283.
116. Vasilevsky, p. 285.
117. Ibid..
118. Ibid., p. 450.
- 286 References
119. Ibid., p. 159.
120. Ibid., p. 161.
121. Zhukov, op. cit., p. 283.
122. Vasilevsky, op. cit., p. 448.
123. Zhukov, op. cit., p. 283.
124. Vasilevsky, op. cit., p. 452.
125. Ibid., p. 451.
126. Zhukov, op. cit., p. 284.
127. Khrushchev, *Secret Report*, pp. S42-S43.
128. W. Averell Harriman and Elie Abel, *Special Envoy to Churchill and Stalin: 1941-1946* (New York: Random House, 1975), p. 536
129. Vasilevsky, op. cit., pp. 449-450.
130. Ibid., p. 452.
131. Ibid., p. 447-448.
132. Zhukov, op. cit., p. 285.
133. Ibid., pp. 284-285.

